

انقلاب در نگرش و نگاه

نیاز بنیادی در پارادایم مدیریت ایرانی

با بازتاب آن در تحول و تطور سبک مدیریت

احمد علینقی

انقلاب در نگرش^۱ یا دگرگشت در طرز فکر^۲

با بازتاب آن در تحول و تطور سبک مدیریت

مقدمه

انقلاب در نگرش و نگاه، مفهومی عینی و قابل درک در روش شناختی پوزیویستی نبوده و مقوله‌ای قابل مشاهده و لمس در جامعه نیست. نمی‌توان انقلاب در نگرش و نگاه مردم را همانند تغییرات سیاسی در جو جغرافیای پولتیک جهانی رصد نمود و این مفهوم دگرگونی را در ظاهر بستری اجتماع حس کرد. انقلاب در نگرش مفهومی همراه با انقلاب در ذهن دارد. در شرایط فعلی و در این دوران، معمولاً مردم عادت دارند کمتر فکر کنند و کمتر بدنبال مطالعه و تجسس در متن و میدان جامعه باشند. این فراگرد سستی و رخوت در کشور ما، نمود شایانی دارد و متأسفانه نسل جوان هم بر این بستر سستی و رخوت تکیه زده و کمتر در اندیشه‌اندیشه هستند. اگر چه سطح مدرک تحصیلی در کشور ارتقاء کمی یافته و مردم در دامنه‌ای گسترده از سطح مدرک تحصیلی دیپلم گذر کرده و حداقل به سطح لیسانس (کارشناسی) رسیده‌اند، ولی به واقع توسعه مدرک منجر به توسعه و نهادینه شدن علم و دانش در کشور نگردیده است. با آنکه دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی توسعه فرا گسترده داشته‌اند و نسل امروز ایران در قلیانی ناخواسته به کسب مدارک تحصیلی بالائی دست یافته‌اند، اما شتاب تحویل مدرک نتوانسته تحصیل دانش والا و ارزشمندی را بر جامعه تحمیل نماید. مدرک سازی در کشور هم پا و هم پایه با دانش سازی در کشور نبوده و با وجود ارتقاء مدرک تحصیلی در تمامی عرصه‌ها، شوربختانه سواد و دانش عمومی افزایش کیفی نیافته و کشور دچار نبود دانائی در فراگردهای نگرشی و بینشی می‌باشد.

علیرغم وجود مسئله فوق در جامعه ایران، بسیاری از افرادی که دانش و علم کلاسیک را بر نمی‌تابند و دانش آکادمیک را ضد آرمان‌های اصیل انسانی معرفی می‌کنند. حال آنکه باید پذیرفت که کسب و برداشت دانش و اطلاعات، حوزه کارکردهای ذهنی مغز را فعال می‌کنند و ذهن آدمی در چالش یکسره و متداوم با محیط، با دانش برداشتی از بستر هستی و وجود، رشد پویا گونه‌ای را سیر می‌کند. دانش موثر در میدان تقابل و تصادم نظرات گوناگون پدیدار می‌گردد. دانش اثربخش در چکاچک تضارب آراء و بازتاب تئوری‌های اندیشه‌ای بروز می‌یابد. بنابر این دانش با مفهوم ماهوی که دارد، اطلاعات جدید و پنهان را پدیدار می‌کند و بسترهای مجهول و ناشناخته‌ها را واکاوی و کنکاش می‌نماید. با این حساب دانش ماهیت بدی نداشته و هر چه باشد فرایندی از جهالت به سمت دانائی است.

1- Revolution in Attitudes

2- Change in Mindset

این فرایند جهت دار به سوی دانائی‌گرایی، همبسته با تولید نگرش و نگاه است و همین دانش و اطلاعات جهت دار است که نگرش‌های کارآمد و بهینه را در جامعه پدیدار می‌نماید. بنابر این آنچه که با مفهوم انقلاب در نگرش و نگاه مطرح می‌گردد، رویکرد هدف داری برای پرش از روی جهالت و سنت‌های کهنه به سمت الگوهای نوگرایی و بالندگی است. با تغییر در بینش‌های نظری و نگرش‌های بروزی در حوزه عمل است که ذهن فرد فرایندهای جدیدی را برای شروع و حرکت از سمت بودن و درجا زدن، تبیین و تفسیر می‌کند و همین نظریات نوین در لایه-های جامعه است که بسترهای کنشی و فعالیتی را دچار چالش سنگین هدف مند کرده و تحول و تغییر با هدف را در جامعه ساری و جاری می‌نمایند.

به موازات بحث چگونگی "بودن" بسترهای جامعه و کنش‌های انسانی برای بر هم زدن ترکیب و موجودیت کنونی، مطالعه و بررسی عوامل تغییر و تحول، اساس و بنیان هر گونه حرکت‌ها و کنش‌های اجتماعی هستند. آنچه که هستیم و آنچه که نیاز داریم تا از بودن به شدن برسیم، مقولات مهم این نوشتار بوده و نوشته پیش رو تلاش دارد تا با تعریف متقن و مطلوب از نگرش انسانی، به نگرش‌های کارآمد در بستر مدیریت رسیده و با بررسی جامعه ایران، راه عمل‌ها و تکانه‌های خروج از امروز را نمایش دهد. البته در این راستا سه موضوع را قابل تامل دانسته و لازم می‌داند که با بیان آن، ذهن خواننده را از چالش‌های شائبه دار و مبهم و غیر حقیقی خارج نماید.

۱) دو واژه غرب و شرق زیاد بکار رفته‌اند. این واژگان، نه به عنوان تلقی دو منطقه جغرافیائی خاص در گستره گیتی، بلکه برای معرفی مفاهیمی کلان از دو تمدن بزرگ شرق و غرب در حوزه‌های تمدنی کره خاکی می‌باشند. در این بررسی، تمدن غرب به عنوان تمدن سیطره و پیشرو و تمدن شرق به عنوان تمدن مغلوب و دنبال رو تلقی می‌گردند. البته لازم به ذکر است: الف) در این میان نمی‌توان از تمدن‌های ژاپن و کره جنوبی و دیگر تمدن‌ها در جغرافیای شرق به عنوان تمدن‌های بزرگ به راحتی عبور کرد. ب) تمدن غرب به عنوان الگوی پیشرو و توسعه یافته، گرفتار معضلات زیادی می‌باشد و قابلیت پیشرو بودن در حد کمال را ندارد. ولی در این نوشته، مفاهیم پارادایم تمدن غرب مورد نظر است.

۲) اگر اشاراتی به تمدن پیشرو و مدرنیته در غرب می‌گردد، نگاه تائیدی بر همه عناصر وجودی غرب نیست و آنچه کلیت والاگرایی و پیشرفت تکنولوژیک و توسعه انسانی در غرب است، مورد نظر در این نوشته می‌باشد.

۳) مطالب این نوشته رویکرد سیاسی ندارند و صرفاً در قالب علم اجتماع شناختی و انسان‌شناختی مطرح می‌گردند و الگوئی سازنده را در پارادایم‌های فکری دنبال می‌کنند.

تعریف انقلاب در نگرش

در مورد انقلاب مطالب زیادی به چشم می‌خورد. معمولاً انقلاب ماهیت کارکردی در سیاست و جامعه شناختی دارد و قاعدتاً انقلاب مفهومی از تغییر در رژیم‌های سیاسی دارد. این که در این وادی نویسنده واژه انقلاب را برای تغییر در نگرش و طرز فکر و اندیشه بیان نموده، قطعاً مناسب‌ترین واژه نیست و شاید ارجح می‌بود از سازه واژه‌های همچون "دگرگشت" بهره می‌گردید و این واژه مفهوم بهینه‌ای را خلق می‌نمود؛ ولی از آن جهت که واژه انقلاب مفهومی جاافتاده و جاری در گنجینه واژگان محاوره‌ای است و تفهیم بهتری در ذهن مردم دارد، لذا از واژه انقلاب استفاده شده است. انقلاب مفهوم و معنایی از تحول عمق بنیان را تداعی می‌کند و بنظر می‌رسد واژه مناسبی در این مقال باشد. "انقلاب در نگرش" طرحی برای تغییر فوری و با سرعت در حوزه نگرش فردی نیست، بلکه مفهومی برای تغییرات ژرف بنیان در فرایند کارکردهای ذهن است. تا برآن اساس با برسازای دیدگاه و بینش تحول‌گرا در بستر اجتماع، نوزائی و تحول بنیادی در جامعه ایجاد گردد. نوع نگاه به هستی و پدیده‌های اجتماعی است که شیوه ساخت و برنامه‌های هدایت و راهبری را در بسترهای جامعه فراهم می‌کند. آدمی بنا بر نوع شناخت، نوع فهم، آگاهی ذهنی (بینش^۳) و تاویل و تحلیل است که تصمیم در انتخاب می‌گیرد و راهکارهای پیش روی خود را بر اساس نوع شناخت و فهم خود بررسی و انتخاب می‌نماید. این نوع نگاه و نوع برداشت، بسته به ماهیت داشته‌های دانشی و تجربی در ذهن است که باز فرایندهای نوینی را طراحی و ایجاد می‌نماید. دانش فردی، ریشه در نوع آموزه‌ها، داده‌ها و مفاهیم تجربی برداشتی از متن هستی - محیط دارد و آنچه که فرد از این بستر بدست می‌آورد، به عنوان نوع دانش و تجربه فردی خود نمائی می‌کنند. پس بینش و نگرش فرد، ریشه قطعی و حتمی به مبانی دانش‌ها و تجربه‌های کسب شده در میدان زمان و مکان (موقعیت زمان و مکان) در طول زندگی دارند؛ و این دانش‌ها و تجربه‌های فردی هستند که به عنوان عناصر راستی آزمائی و هدایت‌گری، مفاهیم فهم و شناخت را در نزد فرد شکل می‌دهند. با این مفهوم که نوع دانش و تجربه‌های آموزشی و کسب شده در بستر محیط است که نوع نگرش و بینش فرد را می‌سازند.

با این توصیف، آنچه که به عنوان تکانه‌های تأثیر گذار در خلق بینش و نگرش فرد شناخته می‌گردند، در پارامترهای زیر خلاصه می‌گردند:

- نوع اطلاعات، نوع دانش و نوع آموزش
- تجربه‌های برداشتی از محیط در طول زندگی
- نوع محیط، اعم از موقعیت مکان و زمان

اینکه تاکید زیادی در مورد "نوع" در کلیه مراتب ذکر می‌شود، مانند نوع دانش، نوع تجربه، نوع آموزش، نوع محیط، به این علت است که همین مجموعه داده هاست که در ساخت نگرش و بینش فرد تأثیر قطعی و حتمی دارند. نوع داده‌ها به ذهن است که نوع نگرش و نوع بینش خاص را حاصل می‌گردد. بنابر این نوع داده‌ها بسیار مهم هستند و باید دقت نمود که چه چیزی به عنوان مبانی داده‌ها در جامعه تولید و انتشار می‌یابند.

آنچه با عنوان عنصر انقلاب نگرشی در مبحث مدیریت، در این نوشته مطرح خواهد شد؛ ساخت و خلق بسترهای نوین در شیوه مدیریت است، تا با این ترفندهای فراگردی، تحول و تغییر را در بسترهای عملیاتی و کنش‌های مدیریتی در میدان و متن جامعه ایجاد نماید. هر جامعه نیازمند تغییر در نگرش مدیران است تا تغییر به سطوح جامعه منتقل گردد. مفهوم تغییر و تحول در فرهنگ و مبانی فرهنگ در جامعه یا سازمان در راستای همین حوزه تغییر در نگرش‌های مجموعه منابع انسانی در لایه لایه‌های بستری نظام موجود است. زیرا که فرهنگ هر کشور زاینده نوع عمل و نوع رفتار در آن کشور است. بر این اساس در شرایط فعلی، جامعه ما نیاز به نگرش‌های متفاوت با وضعیت "اکنون" دارد و به واسطه نگرش‌های نو در اذهان دانا است که با برنگاری شیوه‌های جدید در قائله‌های مدیریتی در همه عرصه‌ها، عامل‌های نظری و عملی نوگرایانه و روشنگرانه بروز عملی یافته و حوزه‌های پراکتیکی کنش‌های متفاوت و گوناگون، ورای آنچه "اینک" است، بازسازی می‌گردند.

"انقلاب در نگرش" مفهومی جدید است که نویسنده انتخاب نموده است. این سازه مفهومی، تغییر اساسی را در بنیان‌های ذهن و اندیشه جستجو می‌کند. در این جا برای آنکه بتوان درک مناسبی از عرصه انقلاب نگرشی و انقلاب در مفاهیم نگرش و نگاه یافت، لذا در درجه اول باید به اطلاعات مفید و بایسته در حوزه واژگانی(انقلاب و نگرش) دست یافت و سپس به حوزه دانشی این مقوله خواهد رسید. در اولین مرتبه مفاهیم و معانی واژه‌های انقلاب و نگرش به اختصار، ولی جامع بیان می‌گردند.

انقلاب^۴

واژه انقلاب ریشه عربی دارد و در معنای لغوی به معنی زیر و رو شدن یا پشت و رو شدن و نظایر این معانی است. لغت نامه دهخدا انقلاب را برگشتگی، تغییر، تبدیل، تحول و در معنای کامل، تغییر ماهیت تعریف نموده است. انقلاب مفاهیم دگردیسی، دگرگشتی و دگرواری دارد؛ یعنی مفهوم تغییر در شکل و ظاهر هر چیز است. انقلاب خلق هویتی جدید است؛ هویتی که قطعاً و اساساً با هویت قبل تفاوت ماهوی و ظاهری دارد. انقلاب با تغییر و تحول یکبارگی و بنیادی در الگوها پدیدار می‌گردد. تبدیل الگوئی به الگوی جدید را در تحرک فرایندی، انقلاب نامند. از منظر فلسفی انقلاب را به صورتی گویند که ذات و ماهیت یک شیئی یا ابژه(موضوع) لزوماً عوض شده باشد و باز

ساختی اتفاق افتد. انقلاب در عربی واژه ثوره و در انگلیسی رولوشن و در فرانسه رولوسیون نامیده می‌گردد. انقلاب به معنایی که در جامعه شناسی مطرح است همان دگر شدن است؛ حتی نباید بگوییم دگرگون شده زیرا دگرگون شدن یعنی اینکه گونه و کیفیتش جور دیگر شود. به عوض باید بگوییم دگر شدن یعنی تبدیل شدن به وجود، موجود یا پدیده‌ای دیگر است.

نگرش^۵

از منظر فرهنگ لغت نامه، این سازه، برخاستی از معانی نگاه، نظر، توجه و دقت است. ولی امروز معنایی فراتر از معانی فوق پیدا نموده و مفهوم کارکردی پنداشت و تصور از چیزی یا موضوعی و نیز طرز تفکر و سبک نگاه در فرایندهای پژوهشی و فلسفی می‌دهد. عمده کارکرد واژه نگرش مربوط به حوزه روان شناختی انسان می‌باشد. و تعاریف تخصصی آن در همین حوزه می‌گنجد. در این مقطع نظر خواننده را به مجموعه تعاریفی از نگرش که در قلمرو روان شناسی تعریف گشته‌اند، معطوف می‌نماید:

آلپورت^۶ (۱۹۳۵) نظریه پرداز شخصیت های انسانی، نگرش را اینگونه تعریف می‌کند: «حالتی ذهنی یا عصبی حاکی از تمایل، که از طریق تجربه سازمان یافته و بر پاسخ های فرد به تمامی موضوعات و موقعیت هایی که با آن در ارتباط است، تأثیری جهت دار یا پویا دارد» (۱).

نگرش ارزیابی یا برآوردی است که به صورت مطلوب یا نامطلوب در باره شیء یا فرد یا رویدادی صورت می‌گیرد. نگرش بازتابی از شیوه احساس فرد نسبت به یک چیز یا یک فرد است. مثلاً وقتی می‌گوئیم کارم را دوست دارم، نگرش خود را در باره کار ابراز می‌نمائیم. دیگر آنکه نگرش نظری است که در باره افراد، چیزها یا رویدادها ابراز می‌گردد و منعکس کننده نوع احساس فرد در باره آن است (۲).

نگرش نشان دهنده اثر شناختی و عاطفی به جای تجربه شخصی از شیء یا موضوع اجتماعی مورد نگرش و یک تمایل به پاسخ در برابر آن شیء است. نگرش در این معنی یک مکانیسم پنهانی است که رفتار فردی را هدایت می‌کند (۳).

ماهیت نگرش فردی در تلاقی شش عامل اساسی پدیدار می‌گردد. "ذهن، نگاه، دانش و تجربه، اندیشه، بستر، آگاهی" شش عاملی هستند که در فرایند کارکردی ذهن با رابطه‌ای بین مغز در درون و محیط بیرون، به جوشش آگاهی فردی می‌رسند. انسان در کشاکش با حوزه های بیرون از خود است که در فراگرد حضور ذهن و اندیشه، به کنکاش در محیط می‌پردازد و بعد از شناخت و کسب معلوم در ذهن خویش، به آگاهی ذهنی حصول می‌یابد. این

5 - Attitude

6 - Gordon Willard Allport (1898-1967) روان شناس آمریکائی

فرایند کسب آگاهی از بستر مجهول در بیرون از فرد، ارتباط و تعاملی دو طرفه بین آدمی و محیط بیرون از خودش است. آدمی با داشت دانش و تجربه و با نگاه به قلمروهای بیرون است که جهت تفحص برای کشف چستی پدیده های آن(بیرون) و همچنین رابطه بین این پدیده ها، دست به تفکر درون ذهنی می زند. انسان با داشته های درون ذهنی، در فرایندی از تفکر و اندیشه در باره چستی و رابطه پدیده ها، به آگاهی در مورد بستر بیرون دست پیدا می نماید. بستر برون و محیط خارج از حوزه فرد(انسان)، قلمروی کنکاش و جستجو است تا بر اساس شناخت و درکی که از بیرون بدست می آید، فهم فردی و آگاهی او تجلی یابد. فرایندهای عملیاتی ذهن در شناخت بسترهای بیرون و کشف هر آنچه در بیرون است، یک کارکرد پدیدار شناختی در فراگردهای ذهنی است. پدیدار شناختی همان کشف لایه های بیرون در ذهن فعال است تا در فرایند کنش - واکنش ذهنی، بسترهای آگاهی و درک مهیا گردند. اندیشمندان در مورد ذهن و کارکرد های ذهن برای حصول به نتیجه، تفاسیر و مفاهیم گوناگونی دارند. یان کرایب پدیدار شناسی را خلق دنیای پیرامون در ذهن و آگاهی انسان می داند. ایمانوئل کانت خلق پدیده های تجربی را منوط به مواجهه ذهن انسان در دامنه قوای فاهمه تعریف می کند. ادموند هوسرل کارکرد ذهن را شناخت و ساخت پدیده ها دانسته و کنش را حاصل آگاهی و ادراک بیان می کند. لامبرت پدیدار شناسی را تئوری پندار می داند. واینی کار مداوم ذهن را تفسیر و خلق معنا معرفی می کند. برتتانو بررسی کردارهای نفسانی و ذهنی را برای درک ابژه و رابطه ابژه ها بیان می دارد. ارائه آرا و نظرات اندیشمندان بزرگ در مورد فلسفه پدیدار شناختی و کارکردهای ذهن، تاکید بر حوزه های کشف و شناخت و درک و آگاهی در تقابل دو عامل اصلی فرد و بستر های بیرون است. مفاهیم ذاتی نظرات اندیشه ورزان که شناسه ذهن آدمی در ارتباط با محیط بیرون برای کشف پدیدارها است، نگرش های فردی را بروز و حصول می نماید. انواع نگرش و تنوع در دیدگاه فرد بستگی قطعی و اساسی به نوع داشته ها(آموزش، دانش، تجربه)، نوع بستر(نوع محیط) و نوع کارکرد ذهن دارند. بنابراین ذهن عامل فرایند سازی در بستر بیرون است و به همین دلیل هگل، ذهن آدمی را عامل انگیزاننده تاریخ می داند و بر این عقیده است که ذهن آدمی ساخت گرا است. لذا نوع نگرش انسان است که به نوع ساخت و اصلاح می رسد و انسان بنا بر نگرشی که دارد، بسترها و پدیده های اجتماعی را می سازد. در فرازهای بعدی و ورود به نگرش در عرصه های مدیریت، مطالبی در خصوص کارکردهای ذهن در پرورش و آرایش محیط مطرح خواهد شد.

علاوه بر شش عامل عنصری که نام برده شد و تمامی فرایندهای کنکاش و شناخت و درک با وجود این عناصر ظهور می یابند، عنصر هفتمی در میان است که بعد از آگاهی در میدان حاضر می گردد. کسب آگاهی، انتهای فرایند کارکردهای ذهن در پروسه کنکاش - شناخت - درک است. اما آگاهی که عنصر انتهائی است، ماهیت ارزش گزائی برای کنش های بعدی در ساخت مطلوب ها نیست. البته درست است که با کسب آگاهی فرایندهای بعدی تسهیل می گردد و در گام های بعدی می توان به استناد و با کمک آگاهی دست به تصمیم برد، ولی آگاهی توانش ساخت گزائی هدایت شده برای حصول به ارزش های والا ندارد. و این "دانائی" است که به عنوان عنصر هفتم پای بر

عرصه می‌گذارد و آگاهی را جهت می‌دهد. قابل فهم است که آگاهی به تحلیل، تبیین و تفسیر می‌رسد، اما ضرورتاً تحلیل و تبیین و تفسیر آگاهانه، آرایه‌های ارزش مدار برای حصول به نتایج اخلاق‌گرایانه و راست‌گرایانه نیستند؛ ولی دانائی هویت حمل بار با ارزش را دارد و دانائی روی بسوی راست آمدی و درست‌کرداری و اوج‌گیری به سمت والائی است. می‌دانیم که اهم‌اهتمام آدمی، ایجاد و ساخت آرایه‌های اخلاق و رفتار سلامت‌گرایانه برای ایجاد جامعه و زیست‌مطلوب است، پس هر آنچه که به عنوان مظاهر جهت‌دهنده بدین سوی باشد، ارزش‌گرا و حقیقت‌خواه تلقی می‌گردد و هر آنچه که ماهیت اوج‌گرائی و ساخت و اصلاح برای نیل به آرمان‌های انسانی نداشته باشد، ارزش‌والا محسوب نمی‌گردد و چه بسا اسباب تخریب و پستی نیز باشد. براین اساس انسان هر چه می‌سازد برای ترسیم آرایه‌های مطلوب و والاینگاری است و از دنائت و انحطاط دوری می‌جوید. انسان دوست می‌دارد تمدن و خاستگاه زیستی خویش را بلند مرتبه و شایان نماید، لذا تلاش می‌نماید پدیده‌هایی را در جامعه بیاراید که ماهیت مفهومی‌سازندگی را برای جامعه داشته باشند. دانائی نیز همین ماهیت کارکردی برای سوگیری به سمت آرایه‌های "ساخت و اصلاح" را دارد.

حال که بر بال دانائی، اوج و والائی قرار دارند و آدمی همان را انتخاب می‌کند، پس دانائی با ماهیت مطلوب‌گرا همان مفاهیم انسان‌دوستی و انسان‌گرائی را منعکس می‌سازد و معنائی و رای‌آگاهی محسوب می‌شود. دانائی همان سیر نگرش در بسترهای انسان‌گرایانه برای رسیدن به مطلوب‌هاست. عنصر ماهیتی نگرش در مفهوم وجودی، طی کردن و پیمایش همین مفاهیم شش‌گانه در بالا است که اگر با دانائی همراه باشد، به افق‌های مطلوب‌گرایش پیدا می‌کند و اگر نگرش با دانائی معجون نباشد، افق‌های مبهم را می‌پیماید و نمی‌توان بطور صد در صد به راستی و درستی رسید.

با فاصله گرفتن از معنای مفهومی نگرش، قدم در راستای پیام اصلی این مکتوب گذاشته و در مباحث پیش رو به موضوع نگرش در مقوله مدیریت می‌پردازد. در این مقوله که مفهوم مدیریت را در معرض تبیین و تفسیر دیگری قرار می‌دهد، گفتمانی دیگر و شاید جدید از نگرش ارائه می‌نماید. نگرش با عنوان نوع نگاه، طرز تلقی و پنداشت فردی، بر رفتار، اخلاق و شیوه‌های عملکردی افراد اجتماع تأثیر بسزائی می‌گذارد. نگرش به فرد کمک می‌کند تا در شناخت، کشف، درک و فهم به مفاهیم ارزش‌گرایانه برسد و دیدگاه فرد را در حوزه‌های عمل و کردار حمایت و هدایت کند. نوع نگرش یا نوع نگاه، ارتباط مستقیم با نوع بینش دارد. براساس صورت و وجهی که به دنیا نگاه می‌کنیم (جهان‌بینی)، نگرش و شیوه دید برای تبیین و تحلیل ساطع می‌گردد. جوهره نگرش به بینش و نگاه به هستی دارد و بر آن اساس است که برنامه‌های کنشی و عملی را گام‌ریزی می‌کنیم. نگرش و بینش ارتباطی همبسته به کارکرد ذهن و شیوه تفکر ذهنی دارند و حوزه کارکرد ذهن، نوع نگرش و بینش را پردازش کرده تا بر آن اساس تصمیم و انتخاب هموار گردند.

مدیران هم بر مبنای نوع بینش و جهان بینی که از هستی و محیط دارند، به فهم و شناخت و کشف می‌رسند و بدین صورت است که نگرش‌های تبیینی و تحلیلی به صورت می‌رسند تا بر آن مبنای تفسیرهای مناسب و مطلوب برای پیاده سازی نوع نگاه رسیده و تصمیم و انتخاب را پیدا کنند. مدیران با داشته‌های دانشی و تجربی که بر اساس مجموعه احساس (حواس چند گانه) فردی از محیط کسب کرده‌اند و با نوع بینش و نگرش است که به تحلیل ذهنی می‌رسند و با ترکیب داشته‌ها در ذهن، فرایندهای استدلال و استنتاجات ذهنی عملی می‌شوند و بر این راستا است که مدیران به نوع مدیریت می‌رسند و برنامه‌های مدیریتی خود را تدوین می‌نمایند. هر چه مدیران داشته‌های دانشی و تجربی بیشتری داشته باشند و هرچه قدرت تحلیل و استنتاج قوی تری داشته باشند، قطعاً و یقیناً درک و شناخت بهتری از محیط و جوانب کسب می‌کنند. همانطور که قبلاً گفته شد، چون نوع داده‌ها به ذهن فردی و برداشت‌های فردی از بستر خیلی اهمیت دارند، پس نوع بینش و نوع نگرش، که برخاسته از نوع آموزش، نوع دانش و نوع تجربه است، قدر و ارزش والائی پیدا می‌کنند. نوع بینش و نوع نگرش مدیران بستگی اساسی به نوع مکتوبات در طول زندگی دارد و هرچه کسب کرده‌اند بر همان مبنای عمل می‌کنند و نوع مدیریت مدیر نیز زایشی از نوع تفکر اوست و نوع تفکر هم از نوع برداشت‌ها و اکتسابات قبلی است. بنابر این ضمن اینکه نوع مدیریت و سبک مدیریت بازتابی از اندیشه مدیران است، لذا بر همین اصل توانش مدیر در صحنه و متن به اندیشه او و تفسیرهای ذهنی او بستگی دارد. مدیر به عنوان نخبه ابزاری یک جامعه باید توان حل مسئله داشته باشد. توانش مدیر در حل مسئله، به نوع اتصال او به متن مسئله است و ارتباط حتمی به نوع شناخت و نوع تبیین و تفسیر او از مجموعه خودش دارد. مدیران به واسطه پتانسیل و توان فردی که همان داشته‌ها و توانش تحلیل و تبیین است، به کشف رابطه‌ها و ارتباطات بین پدیده‌ها می‌رسند و همین توانش و قابلیت شناخت و کشف رابطه‌ها و تعاملات و مناسبات بین پدیده‌های موجود است که قدرت مدیران را در صحنه عمل نشان می‌دهد. مدیریت در مفهوم و معنا، همین نوع نگاه و شیوه شناخت و کشف رابطه‌ها و در نهایت تنظیم و هدایت دامنه تحت مدیریت است.

با توضیحاتی کوتاه در باب انقلاب و نگرش، که مفاهیم این دو واژه را تا اندازه‌ای روشن نمود، به موضوع چیستی و چرایی انقلاب در نگرش پرداخته می‌گردد. اینکه نگرش چیست؟ اینکه چرا به انقلاب در نگرش نیازمندیم؟ اینکه نگرش‌های فعلی چه اشکالاتی دارند؟ اینکه مدیریت چیست؟ اینکه شیوه‌های مدیریت فعلی چه نقائصی دارند؟ اینکه مدیریت مطلوب چه الگویی است؟ و اینکه چه کنیم تا به الگوی سالم برای ساخت و اصلاح برسیم؟ و دیگر سوالات هم ریشه با این پرسش‌ها، عمده دغدغه نویسنده در این مکتوب است که به یک به یک آنان در سرتاسر مقاله پرداخته خواهد شد و تلاش می‌گردد تا با طرح چگونگی فرایند انقلاب در نگرش، به تمامی پرسش‌ها در یک پیوستار کنشی-ذهنی در فرایند خطی "واکاوی-تحلیل-تبیین-تفسیر" پاسخ ارائه گردد.

البته ذکر نکته‌ای در مورد مفهوم جوهری انقلاب ضروری است. همانگونه که در فرازهای بالا ذکر شد، انقلاب مفهومی از دگر شدن دارد و معمولاً در ماهیت انقلاب، فرایندهای شدت گونه بکار بسته می‌شوند و برنامه‌های

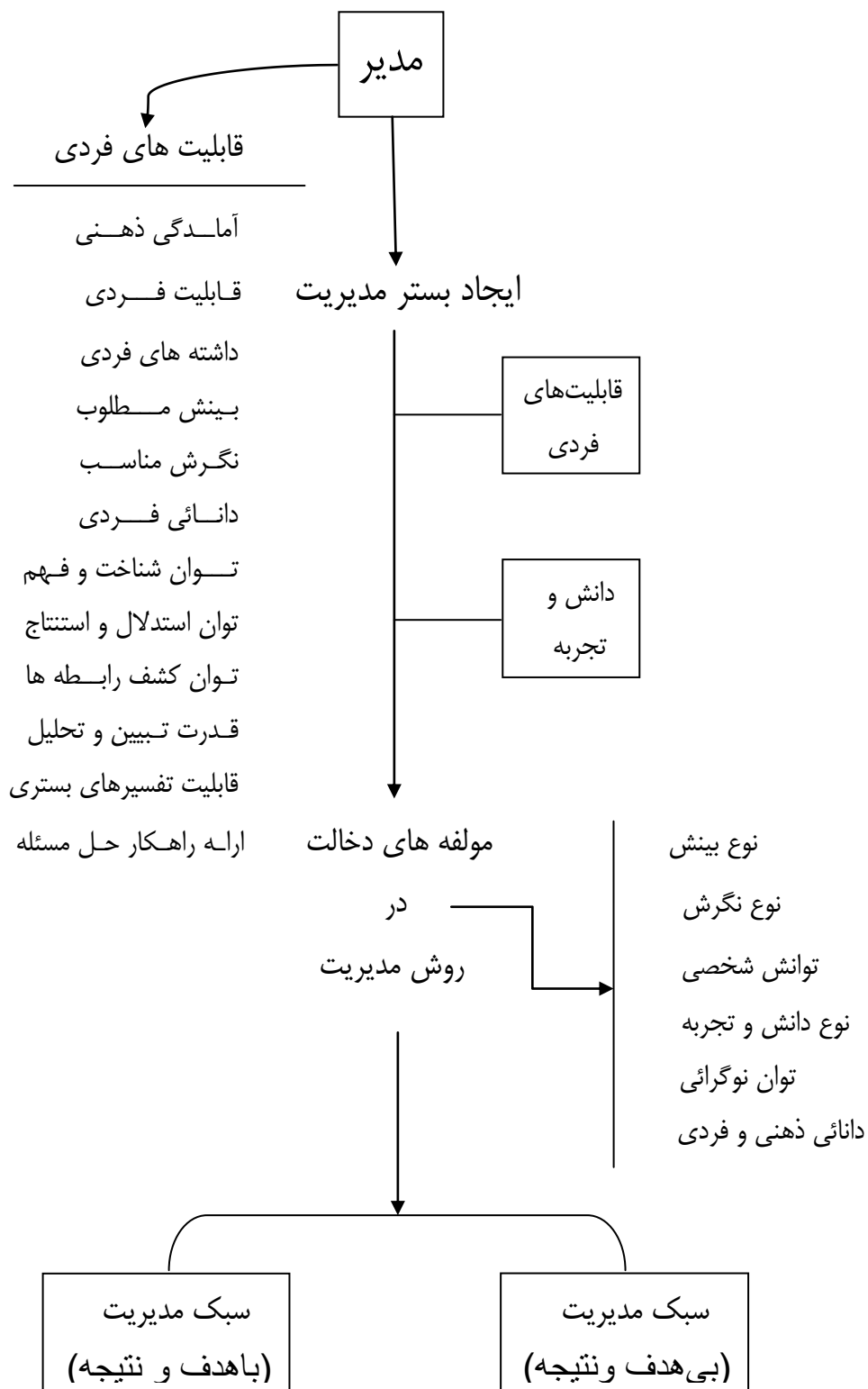
تغییر و دگرگرائی بسیار سریع و تند رخ می‌دهند. بر این مبنا چون انقلاب فراگردی تند گونه دارد و رخداد سرعتی را انقلابی گونه فرض می‌کنند، لذا انقلاب مفهومی منطقی وار نداشته و نمی‌تواند مفهوم برنامه‌ای موفق و راست گرایانه محسوب شود. همه می‌دانیم که تحركات فوری و فعالیت های شتابنده معمولاً در راستی آزمائی اصلاح‌گرایانه قرار نمی‌گیرند و به جهت ساختار سازه‌ای احساس گونه و به دور از منطق، به درستی و مطلوبیت نمی‌گراید. بر این اساس ساحت انقلاب و تبدیل‌گری فوری و شتاب گونه، فرایندی خردمندانه و منطقی نیست تا به راست کرداری برسد. بر مبنای همین منطق که مطرح شد، نگارنده با مفاهیم انقلاب‌گری و سرعت در تصمیم و انتخاب مخالف می‌باشد و بسترهای اصلاح و درست کرداری را در فرایندهای منطقی و عاقلانه جستجو می‌کند. پس این پرسش مطرح است که چرا نویسنده از واژه مفهومی انقلاب برای تغییر نگرش استفاده نموده است؟! همانطور که گفته شد پاسخ این است؛ واژه انقلاب صرفاً برای طرح واره‌ای از لزوم تغییر اساسی و عمیق در بنیان های نگرش است، و إلا با فرایند سرعت در تغییر نگرش که مفهومی از انقلاب و شتاب‌گرائی داشته باشد، بشدت مخالفت می‌گردد. چون نگرش های موجود در سطح جامعه ایران، مفاهیم ساخت گرایانه و تولید مفاهیم نوپردازانه ندارند و نگرشی عادت گونه، بدیهی و تابع شرایط می‌باشند؛ بر همین اساس است که مفهوم انقلاب در نگرش مطرح شده، تا مفاهیم جدیدی از اندیشه و عمل بدست آیند.

نویسنده بر این اعتقاد، راسخ است که ایران به نگرش های نو و جدید در بستر نظام اجتماعی نیاز دارد. چرا که اگر نگرش های مدیریتی موجود، توانش خلق مفاهیم نوگرایانه و ایجاد بسترهای ساخت در جامعه داشتند، قطعاً امروز گرفتار غلط برداشتی و خبط کرداری در بسترهای مدیریتی نبودیم. به واقع بستر اجتماع ایران به ایده ها و انگاره های نو گرایانه و ساخت گرایانه نیاز جدی دارد. در چند صده اخیر "مفهوم غرب" با بلند برداشتی در گام های ساخت و تحول، نگاه های نوینی در بسترهای نظام زیست خود پیاده نموده‌اند و توانسته‌اند مفهوم نوسازی و توسعه گرائی را در مفهوم واقعی پدیدار سازند. اما شرقیان در مفهوم کلی و جهان سومی در معنای اخص، نتوانسته‌اند به ایده های نو دست پیدا کنند و بسترهای جدیدی پیاده نمایند.

تمام مطالب فوق بدان معناست که نویسنده این مقاله، با طراحی‌های فوری و شتابنده در همه امور و موارد، خصوصاً با کنش های فرایندی ذهنی بشدت مخالف است و فرایند انقلاب در نگرش را فقط در فراگردی اصلاح گرایانه، منطقی و عاقلانه پذیرا می‌باشد. و در بعدی دیگر، تغییر در نگرش را عنصر الزامی در برنامه های تغییر و تحول در نظام ایران می‌داند. چه بسا اگر تغییر در نگرش یا با مفهومی دیگر اگر انقلاب در نگرش ایجاد نشود، در نتیجه ایجاد نوگرائی و تحول اساسی در نظام اجتماع را نخواهیم داشت و بسترهای مدیریتی همان خواهد بود که قبل از این بوده است.

در فرازهای آتی با طرح چند مورد از برنامه‌های کلان کشوری و تصمیمات مهم مدیریتی در نظام دولتی، به اشکالات و خطاها در دامنه مدیریت کشوری پرداخته می‌گردد. در این پرداخت به نمونه‌های مدیریتی و سبک غالب و متداول مدیریتی در نظام دولت، علل و ادله خطا معرفی خواهند شد و همینطور راهکارهای فراگردی اصلاح و ساخت معرفی می‌گردند. محتوی مطالب ارائه شده برای معرفی مدل الگوی نگرشی سالم و مطلوب، حاوی عارضه‌ها و آسیب‌های مدیریتی و متعاقبا نقشه راه برای مدیریت آینده کشور خواهند بود.

اضافه آنکه در این فرایند گفتمانی، در آن صفحات فرایند مدیریت یک مدیر در شکلی از چگونگی مطلوب شدن و یا نامطلوب شدن منعکس می‌گردد. همان عواملی که در فعال شدن و پویا گردانی ذهن مدیر نقش دارند، یک به یک نوشته می‌گردند. قابلیت‌های ذهنی و توانش‌های عملی مدیر در بستر مدیریت برای رسیدن به مطلوب‌ها عنصر مهم در این تصویر است.



شکل - ۱ : رابطه مفاهیم مدیر و مدیریت

چرائی ضرورت تغییر

دیر بازی است که با نگرش های معمول و عادت شده زندگی می‌کنیم و با وجود این نگرش هاست که قاعده‌های ساخت، نگهداری، آمایش و بهره‌بری را در تمامی عرصه های برسازی می‌نمائیم؛ و این نگرش های معمول و عادت گونه بر فرایندهای زیست ما حاکم بوده‌اند. اگر با نگاهی تعمقی و ژرف به بررسی و کنکاش متن جامعه روی آوریم، قطعاً با شناخت عمقی و نه سطحی که بدست می‌آوریم، بسترهای عارضه و آسیب را به خوبی شناسائی و درک می‌کنیم. هر گاه که عارضه ها و نقاط ضعف شناسائی شدند، لازم است بر اساس شاخص های بستری و ارتباط موضوع با پیرامون، راهکارها را پیدا و اجرا کنیم. آسیب ها و کمبودهای موجود در بستر زیست برطرف نمی‌گردند، مگر آنکه نگاه تغییرگرا موجود باشد و همچنین همت و تلاش در این سمت بر پا گردد تا بتوان شاهد تغییر و دگرگونی در متن جامعه بود. تغییر جوهر مایه و اساس وجود و هستی است. هر پدیده تا تغییر نکند، به پویائی و والائی نمی‌رسد. چون تغییر مفهومی بنیانی در هستی است پس باید تغییر را در همه عرصه پذیرا باشیم و بر آن اساس عمل کنیم. ایجاد تغییر مستلزم درک و شناخت از رابطه ها و مناسبات است. و اگر کوششی برای تغییر در جهت رفع مسائل و رسیدن به اهداف انجام نگیرد، قطعاً امکان ساخت الگوهای مطلوب نیز نخواهد بود.

شناخت و فهم سامانه های نقصان، کمبود و انحراف در جامعه، در دو طریق، "مطالعه درونی" و "مطالعه تطبیق با بیرون"، کمک شایانی در کسب درک و شناخت بهتر دارند. زیرا که این دو بستر به حصول و دستیابی مناسب تری منتج خواهند شد و قابلیت‌های قوی تری ایجاد می‌کنند.

نگاه و مطالعه هرمونتیک و تحلیل گرایانه بر متن اجتماع(بررسی درون گرایانه)

با بر نگاهی به سامانه های نظام اجتماع ایران و فرایندهای رخدادی در عرصه های شبکه اجتماعی، بازخوردهای برآیندی بروز می‌یابند و در بازتاب کنش های مدیران نظام، دستاوردهای زمینه‌ای برای دستیابی به نتایج باز نمود می‌یابند. معمولاً در جامعه ما دستاوردهای نظام مدیریت، کمتر زمانی به پایانه های نتیجه‌گرا ختم شده‌اند و چنانچه فراگردهای پراکتیکی و نتایج حاصل در تمامی عرصه ها و نظام های سیاسی را به منصفه تحلیل و استدلال قرار دهیم، نمی‌توان به نتایج درخشان و ممتازی دست یافت. اعتقاد است، در بررسی زمینه‌ای از متن جامعه ایران در تمامی اعصار و قرون، حلقه مفقوده در فرایندهای مدیریتی، نبود نظریه و نگرش مطلوب ساز است. فقر بینش، نگرش و نظریه‌های ساخت‌گرایانه و همچنین کمبود تجربه و دانش علم گرا در بسترهای مدیریتی، نقطه بارز سطحی‌گرایی و قشری‌سنجی در دیدگاه‌های نظری مدیریتی و کنش‌های فعالیتی در عرصه های عمل و اجرا است. در این مسیر نتوانسته‌ایم نظریات بنیان گرا در ساخت و پایش وضعیت ایجاد کنیم، تا برآن اساس بهره‌های اثر بخش و مطلوب برداشت نمائیم. بر این اساس معضل بنیادی در نظام گرایش های مدیریتی در کشور، در همین اصل بوده

و در منظری از عقلانیت و منطق، بی تردید عمده اشکال را می‌توان در حوزه های بینش و نگرش مدیران ملاحظه نمود.

بررسی الگوی داخلی در تطبیق با الگوهای خارجی (بررسی برون گرایانه)

بی تردید نمی‌توان عناصر تحول و توسعه را از اروپا و غرب جدا نمود. نمی‌توان تمدن های غرب و اروپا را با شرق و ایران یکسان دید. اگر چه شاید تباین و اختلاف برخی مولفه ها و ویژگی های فرهنگی در یک تمدن، قابلیت های ترجیحی برای آن الگوی تمدنی نیستند و این مزیت‌های مطلق یا نسبی به عنوان ارزش ها، شاخص های مرجحی در مقایسه و سنجش بین فرهنگ های بوم و قوم شرق و غرب محسوب نمی‌گردند. ولی بطور قطع شاخصه های تمدن غرب و اروپا والاتر از شرق و ایران هستند؛ و در صورت بررسی و مطالعه دو تمدن در تمامی مظاهر، یقیناً به آرایه های تمدن مسلط و ارجح غرب می‌رسیم. بنابر این مبرهن است که آنان در این وادی کوشش و تلاشی ورای ما داشته‌اند و بودن ما با بودن آنان تفاوت آشکاری دارد. در حال حاضر نیز آنان به سمت "شدن" هستند، ولی ما کماکان در "بودن" بسر می‌بریم. پس در نگاه تطبیقی و مقایسه به دو سامانه تمدنی، وضعیت و جلو روی آنان قابل کتمان نیست و آنان در توسعه و پیشرفت، پیش بری و جلو داری می‌کنند. اما علیرغم این بیان در مورد والائی تمدن غرب که قابل انکار نیست، در قلمرو فرهنگ چنین نیست و در مقوله فرهنگ نقاط متفاوتی وجود دارد.

مفهوم فرهنگ جوهره عملکردی - کارکردی یک قوم در بستر بوم است، بنابراین بر خلاف تمدن، فرهنگ معنای ماهیتی قیاس ترجیحی در تطبیق بین ملتی نداشته و هر قوم فرهنگ مربوط به خود را دارد. یعنی اگر چه سامانه های تمدن در بین ملل فرق دارند و برخی تمدن ها ارجحیت و والائی بر دیگر تمدن ها دارند، ولی در حوزه فرهنگ چنین نیست و هر قوم فرهنگ مخصوص به خود را دارد که این فرهنگ برخاسته از بطن همان بوم و قوم است. البته شاید الگوی های ریز فرهنگی یک قوم بر قوم دیگری چربش داشته باشند؛ ولی در برخی ریز فرهنگ ها نمی‌توان قیاس والائی را بکار برد. بنابر این هر قوم با فرهنگ خاص خودش در بوم خویش زندگی می‌کند و فرهنگ ملل ذات جوهری ارجحی ندارد. ولی در کل، برخی ملل با فرهنگ مخصوص به خود، تحرکات انسانی بهتری را رقم می‌زنند و سازگاری مناسب تری با محیط و جهان بر قرار می‌نمایند. و باز هم برخی ملل توان انطباقی کمتری با محیط جهانی و شرایط روز دارند و فرهنگ آنان انطباق پذیری و انعطاف کمتری دارد. فرهنگ هائی که انعطاف پذیری بیشتری در شاخصه های ریز فرهنگی داشته باشند، توان سازگاری و انطباقی بیشتری در قیاس با فرهنگ های غیر منعطف دارند. بر این مبنا اقوامی که از فرهنگ منعطف تری برخوردار باشند، طبعاً سازگاری و تعامل بهتر و بیشتری با جهان و جهانیان دارند و در طرف مقابل آنانی که انعطاف کافی نداشته باشند، تعامل ناپذیری بیشتری دارند و در ارتباطات جهانی با دیگر ملل در عرصه نظام اجتماعی با مشکل روبرو می‌گردند.

برای آنکه در ترازوی قیاس بین دو تمدن غرب و شرق، به پارامترها و متغیرهای متقن و محکم دست یابیم، لازم است در بررسی عرصه فرایندی تمدنی غرب و اروپا، مطالعه و واکاوی دقیق و مستدلی به عمل آورد و در نهایت با مطالعه بازخورد فرایندی تمدن غرب، به پارادایم ساخت‌گرایانه و اصلاح‌سازی بستر جامعه ایران برسیم.

آرایه‌های تمدن ساخت‌گرا در غرب

قرون قبل از صده شانزدهم و قبل از رنسانس و نوزائی در غرب، در دورانی با نام قرون وسطی، اروپا در وضعیتی از سنن وحشی، عادات ابتدائی و بی‌پروائی(۴) قرار داشت. اروپا با اندیشه‌های واپسگرایانه و غیر متمدنانه، در این وضعیت در سردابه‌ای از تحجر و واماندگی بسر می‌برد. دربار ظلم و ستم در عصر مطلق‌گرائی^۵، نظام اقتدار و بربریت‌واری با ترکیب سه ضلع شاهزادگان/ اشراف/ کلیسا تشکیل داده بود. عناصر سه ضلعی شبکه قدرت، نظام فاسد و زورمداری را برای ارباب و سرکوب ایجاد کرده بودند، تا بقول شریعتی بر ساختاری از زر و زور و تزویر نظام حاکمیتی خویش را بر پا سازند. این نظام قدرتی مطلق‌گرا با توسل به ترس و جهل، مردم را به انقیاد کامل کشانده بود تا بر این اساس بماند و حکومت کند.

همین اروپا در دورانی با پیوستاری قرون ۱۶ الی ۲۰. با طرد اندیشه‌های تحجر و تفکرات بربریت و جنگجویی، بر نظام فرایندی ارباب و جهل‌یورش برد و دامنه‌ای از آزادی و دگرگونی را نوید داد. اروپا با ایجاد بستری از آزادی، اجازه داد تا اندیشه‌سازان، اندیشه‌های دگرگرا را به متن جامعه خود منتقل کنند و در فرایندی چند وجهی و ابعادی، اندیشه‌های مختلف و گوناگون در بستر جامعه هویت پیدا کنند و در تضارب اندیشه و فکر، سازندگی و اصلاح به کلیه ابعاد جامعه غرب رسوخ یابند. تغییر در نگرش نخبگان اندیشه‌ای و با بر سازی بستری از تحول در همه عرصه‌ها، نظام نوین و نوگرائی با شاخصه‌های مردم‌سالاری، احترام، خرد‌گرائی و منطق را پوشش می‌کرد. اروپا مفهوم تحول را بر پایه عناصر اساسی و بنیان ماهیت اجتماع-انسان با جوهر انسان‌گرائی بر پا کرد. این مجموعه عوامل ساخت‌گرا که در مفهومی یکپارچه و هدف‌مند تحت یک مدیریت همه‌گرا، توسط نخبگان مدیریتی و اندیشه‌ای غرب راهبری می‌گردیدند، توانستند الگوهای پارادایمیک غرب را دچار تحول نمایند و با خروج از مظاهر واپسگرایانه دوران مطلق‌گرائی، الگوها و پارادایم‌های نوگرائی را در بستر نوزائی پدیدار نمایند و عناصر تحول و توسعه همه جانبه را بصورت سیستماتیک برقرار سازند. آن چیزی که بستر اروپا و غرب را به منصفه تغییر و تحول سپرد، همان بروز نگرش‌های دگرگرا و نوزا در محیط زیست بود. البته تغییر نگرش تنها رخداد این بستر نبود، بلکه مجموعه فرایندی از عوامل بود که بر این اتفاق صحه گذاشتند. مجموعه عوامل و عناصری که در وادی‌های نظر و عمل، دگرگونی و دگردستی را در تحول نگرش برای تمدن جدید پدیدار ساختند، با شرح مفهومی ذیل نشان داده می‌شوند:

نخبه و اندیشمند

خداوند تمامی انسان ها را یکسان آفریده و هیچ فرقی در بین انسان ها نیست. اما همین انسان های یکسان آفریده شده، در بسیاری مقوله ها تفاوت های اساسی و قطعی دارند. ضمن اینکه از نظر ظاهری تفاوت دارند، از بعد درونی و ذهنی نیز متفاوت می باشند. جان لاک ذهن انسان را در زمان تولد مانند لوحی سفید می داند که در طول زمان بر او نوشته می گردد. و همین نوشته ها را تابع محیط می داند که بر هر کسی چیز خاصی نبشته می گردد و بر این اساس تغییرات ایجاد می شوند. به هر روی هستی عرصه تفاوت هاست و تفاوت در همه چیز وجود دارد. آنچه که اسباب تفاوت و گوناگونی در بین انسان هاست همان محیط خانوادگی و محیط اجتماعی است که تفاوت ها و اختلافات را بر سازی می کند. اروپا و غرب برای انسان و انسان گرایی مبانی دیگری را طرح کردند که اصول تغییر را در بستر جامعه پردازش نمودند. آن تمدن با انقلاب در ذهن و اندیشه، علم و عقل را با کنش های رفتاری و اخلاقی همراه نمود تا طرحی دیگر در انداخته گردد. اندیشمندان نوگرا در عرصه نوزائی رنسانس اروپا، نظریات نوین و بنیادی را به عرصه جامعه کشاندند و در این فراگرد عملی - نظری به "ساخت" جامعه نوین روی آوردند. اگر چه شاید بتوان گفت که عرصه عمومیت (مردم - عوام) در هیچ نظام اجتماعی و انسانی، تاثیرات حیاتی و قاطع در تغییر و تحول برجا نگذاشته اند ولی بطور حتم، خواص جامعه یعنی همان اندیشمندان در همه حوزه ها، نظریه های جدیدی را برای دگرگونی و تحول ارائه نمودند؛ و بر اساس همان نظریه های دگرگون گرا و تحول ساز از جانب نخبگان بوده که امروز شاهد دوران جدیدی در عرصه های زیست نظام اروپا و غرب می باشیم. البته اروپا و غرب در زمینه های گوناگون دچار مشکلاتی می باشند که در اینجا قابل بررسی نیست. در این نوشته صرفاً در نگاه کلیتی به زمینه های نوگرایی و پیشرفت سازی آن تمدن اشاره می گردد و فعلاً از طرح مباحث و موضوعات جزئی و نقصان در حوزه تمدن غرب خودداری می گردد.

به هر صورت برای آنکه نخبگان و اندیشمندان جامعه را تعریف و برسازی کنیم، باید گفت که اندیشمندان، هنرمندان و دانشمندان نخبگان جامعه محسوب می گردند. نخبگان وظیفه تنظیم، هدایت، کنترل، نظارت و بازخورد و اصلاح را در جامعه بعهده دارند. این همان وظائفی است که بر عهده مدیر در سازمان است و مدیر در ماهیت نخبه سازمان یا جامعه است که نقش گری می نماید. با این وصف مدیران و در معنای کلان، اندیشمندان هستند که وظیفه راهبری جامعه را در دست دارند و اینان هستند که نقشه راه مردم و جامعه را ترسیم می کنند.

بینش و نگرش

همان اندیشمندانی که در فرازهای بالا از آنان توضیحاتی مطرح شد، همان خواصی بودند که با انقلاب در نگرش و بینش، شناخت و کشف را به حوزه های "دیگر شناختی" منتقل کردند و ذهن را به بستر "ساخت جامعه" گرایش

دادند. اندیشمندان با کنده شدن از حوزه سنت و قهقرا، راه جدیدی را ساختند و در آن راه بود که الزامات نوینی را بر بستر زیست ایجاد کردند. این حرکت و کنش اجتماعی قطعیت نمی‌یافت مگر در سایه انقلاب در نگرش و بینش، که طراحی "دیگری" را در ذهن خلق نمودند. بینش^۸ همان جهان بینی و دیدگاه به هستی و جهان است. اینکه دنیا را چگونه درک و فهم کنیم و اینکه چگونه سیر کنیم و اینکه طراحی روابط و مناسبات را چگونه ببینیم، همگی ریشه در نوع دیدن و بینش دارند. بینش همان بصیرت و اشراق و شهود است که به نوع درک و شناخت بر می‌گردد. اما نگرش^۹ مفهومی تقریباً متفاوت با بینش دارد. اینکه از واژه تقریباً استفاده می‌شود، بدین دلیل است که حوزه‌های کارکردی ذهن ارتباط فرایندی "هم متفاوت و هم مشابه" دارند و فرایندهای کارکردی و فعالیتی ذهن در درک و شناخت و کشف، یک فرایند یک‌گرا و یک کاناله است و بر این اساس است که نگرش و بینش مولفه‌های تشابه و تفاوت را با هم حمل می‌کنند. در هر حال نگرش، نوع نگاه به بسترهای وجود است؛ اینکه چیدمان زیست و وجود را چگونه ببینیم. اینکه بستر را چگونه چینش و پردازش کنیم و ارتباط بین پدیده‌ها را چگونه بدانیم، همه به نوع نگرش مرتبط است. و شاید بشود گفت که بینش مبنائی فلسفی دارد، ولی نگرش مبنائی اجتماعی دارد.

در نگاه کلی به مفاهیم و معانی بینش و نگرش، بینش مفهومی گسترده‌تر نسبت به نگرش دارد و نگرش بیشتر ماهیتی جزء‌گرا دارد و به فهم و درک متن برای طرح ریزی کنش‌های عملی بر می‌گردد، اما بینش مفهومی کلی به وجود دارد و اینکه مفهوم کلی جهان و هستی را چگونه درک و فهم کنیم، همان بینش است. بینش بازتابی از باورها، اعتقادات و نوع نگاه به وجود و هستی در بعد فلسفی است ولی نگرش در بعدی کوچکتر، به مجموعه رفتارها و اخلاق و نظریات و فعالیت‌های کنش-واکنش فرد در اجتماع ختم می‌گردد.

در مفهومی روشن‌تر در باب مدیریت و شیوه‌های مدیریت که مغز و اساس این نوشته می‌باشد، بینش مدیر به نوع نگاه او به هستی و اینکه جهان و کیهان را چگونه می‌بیند، نظر دارد و نگرش به گام‌های مدیر در پیدایش نظریه و عملی‌نمائی افکار و اندیشه‌های او در متن و میدان تحت مدیریت است. بینش، نوع نگاه و دیدگاه مدیر را در گرایشی کلان به چگونگی پدیداری و ایجاد پدیده‌ها منعکس می‌کند و نوع بینش به مدیر کمک می‌کند تا بتواند نقشه راه خود را بر اساس اعتقادات و باورهای موجود ترسیم کند، ولی نگرش، فرایندی ذهنی است که برنامه‌های کار، سیاست‌ها و حوزه‌های عملکردی و کارکردی مدیر را که قاعدتاً ماهیتی برخاسته از نوع بینش اوست، طراحی می‌نماید. بینش به اینکه "چگونه ببینیم" و نگرش به اینکه "چگونه عمل کنیم" مرتبط هستند.

اندیشه و نظریه

آن چیزی که به عنوان ابزار نخبه در راهبری و هدایت جامعه ایفاء نقش می‌کند، همان نظریه‌ها و تئوری‌های حرفه‌ای و تخصصی او در همه زمینه‌ها است. نخبه یا به عبارتی مدیران جامعه، با نوع اندیشه‌ای که دارند، به طراحی سیاست و برنامه می‌پردازند. نخبگان و مدیران نوگرا برنامه‌های مدرن و جدید ارائه می‌دهند و مدیران سنتی چون در زمان گذشته زندگی می‌کنند (وابسته به تفکرات گذشته می‌باشند)، لذا به همان صورت به برنامه‌های سنتی و واپسگرا نظر و عمل می‌کنند. دو نظریه نویسنده در مورد پدیده‌های اجتماعی، با عناوین "درک پدیده‌ها در زمان و مکان" و همچنین "زنجیر وارگی پدیده‌های اجتماعی" ناظر بر همین موضوع هستند، که مدیران باید و لازم است در "زمان" مدیریت کنند و از نگاه گذشته‌گرا و برنامه‌های مربوط به گذشته خودداری کنند. بر طبق این دو نظریه، مدیران و نخبگان جامعه باید پدیده‌ها را با شرایط زمان و در مکان خود مدیریت کنند و از نگرش‌هایی که از گذشته گرفته شده، به جد اجتناب نمایند.

الزام آور است که مدیران و نخبگان از اندیشه‌های نوگرا و مدرن بهره‌گیرند تا بر آن اساس، نظریات جدید و دگرگرا را خلق کنند. مدیران نو اندیش، اندیشه‌ها و نظریات به سوی آینده دارند و در برنامه‌های عملی و نظری به آینده هدف دار و نتیجه دار فکر می‌کنند، اما مدیران سنتی به نظریات پوسیده و منحط روی می‌آورند و چون اندیشه خود را از اصول و اساس گذشته می‌گیرند، پس قاعدتاً در زمان حال در جا می‌زنند و نمی‌توانند آینده را دریابند و پوشش کنند. غرب مشخصاً در صدهای شانزده تا هجده، با حذف نگرش‌ها و اندیشه‌های واپسگرا و منحط، نظریات و تئوری‌های تغییرگرا را ترویج داد و بر این مبنا بود که برنامه‌های نوین و سازنده در جامعه ایجاد شدند.

دانش و علم

دانش ترکیبی از مجموعه اطلاعات اکتسابی فرد است که در ترکیبی مدون و گردآوری شده در ذهن فرد تجمیع یافته‌اند. دانش و تجربه فردی لوازمی هستند که بر اساس نوع دانش و تجربه اکتسابی، نگرش و بینش فرد را تولید می‌گردند. نوع نگاه نخبه، بستگی مفرط به نوع دانش و کسب داشته‌های فرد در محیط دارد. آنچه که باعث می‌شود فرد از دانائی فردی و نگرشی برخوردار گردد، همان نوع اکتسابات فرد در محیط است. دانائی نخبگان بر گرفته از نوع نگرش، بینش، دانش و تجربه فرد در فرایندهای کارکردی ذهن است. ذهن فعال و پویا با داشته‌های موجود در ذهن، به دانائی ذهنی می‌رسد و فرد دانا است که توان مضاعفی برای درخشش و ممتاز گونگی در جامعه پیدا می‌کند و با کنش‌های ذهنی و عملی او، اسبابی برای پیشرفت و توسعه مهیا می‌گردد. بر این مبنا دانش، دانائی و تکنولوژی سه مولد ایجاد پیشرفت و توسعه در بستر هستند. انسان با تمرکز بر این سه عامل است که جامعه پیشرو و سازنده را می‌سازد. دانش و علم اثر بخش در همجواری با انسان دانا، تولیدگر تکنولوژی سازنده و تحول‌گرا می‌شوند. این بدان

معناست که هر دانش و علمی نجات بخش و تحول گرا نیست. بلکه دانش و علم اثر بخش جامعه را به سمت جلو هدایت می‌کنند.

اراده - خواست

اراده عامل ماهیتی برای یک فراگرد انسانی - ذهنی در یک مجموعه خطی از اختیار - تصمیم - انتخاب است. در این فرایند آزادواری از انسان، اراده مولد تصمیم و انتخاب است. اراده همان نیت و قصد است که باعث حرکت و شروع است. بدین معنا که اراده اسبابی برای حرکت از نقطه صفر به سمت بی نهایت است. اگر اراده و نیتی برای شروع و آغاز نباشد، قطعاً تحرکی نیز متصور نمی‌باشد و تحرکات انسان در تاریخ هم بر مبنای اراده انسان برآورده شده است. اگر انسان اراده و قصدی برای موضوع و هدفی نداشته باشد، قاعدتاً فرایند حرکت ایجاد نمی‌گردد. اراده تولید جریان می‌کند و جریان تولید تغییر و تحول می‌کند. در نهایت اینکه تغییر و تحول پیشرفت گرا، در دامن اراده، قصد و خواست انسان بر ساخته می‌گردد. البته لازم است به این نکته اشاره شود که اراده مبنائی بر خاسته از ذهن آگاه و هوشیار است. هستی در ماهیت اصلی خویش خودآگاه و هوشمند نیست بلکه جریانی در جبر است و در جزمیت گرفتار است. اما انسان به عنوان موجود خودآگاه و هوشیار که قابلیت درک و فهم دارد، در ضمیر خود آگاهانه و خود فهم، بر اساس درک و فهم خودش است که تصمیم به انتخاب می‌گیرد. همین فرایند را اراده نامند که اختیار را جاری می‌نماید. نتیجه اینکه انسان در یک فراگرد خود خواسته است که دست به اراده می‌زند تا تحرکی را انجام دهد. و اگر انسان اراده به کاری نکند، در نتیجه عمل و فعالیتی ایجاد نمی‌گردد. انسان های فهیم و دانا با اراده آگاهانه و هوشیارانه و با استفاده از داشته های ذهنی(اندیشه، علم، تجربه) به انتخاب و تصمیم روی می‌آورند و تصمیم، عاملی برای فرایندهای زایشی مختلف می‌باشد.

بستر آزادی

عوامل قبل گفته شده تا اینجا، جملگی تابع ماهیت وجودی انسان هستند و از حوزه فراگردی انسان و فرد خارج نمی‌گردند. اما بستر عمل و فعالیت آن چیزی است که مستقل از فرد است و ماهیت برونی از فرد دارد. بستر همان محیط و حوزه فعالیت فرد است. خارج از عنصر ماهوی انسان، تمامی هستی و وجود، بستر محیطی انسان برای کنش های عملیاتی هستند. انسان بنا بر همان اراده آزاد و اختیار است که بسترهای هستی را می‌کاود تا بر اساس خواست خویش به مفاهیم تصمیم دست پیدا کند. هستی با تمامی وسعت و گستردگی که دارد، در اختیار موجود هوشمندی به نام انسان است و انسان بر اساس آزادی که دارد در این بستر جریان و سیلان دارد تا بستر را تسخیر کند. اگر همین بستر محدود شود و انسان اختیار کامل در جستجو و گشت در همه عرصه های زیست را نداشته باشد، پس کنکاش و تفحص به نتیجه قطعی و نهائی نمی‌رسد و نتیجه پژوهش و بررسی در هستی ناقص می‌گردد. انسان

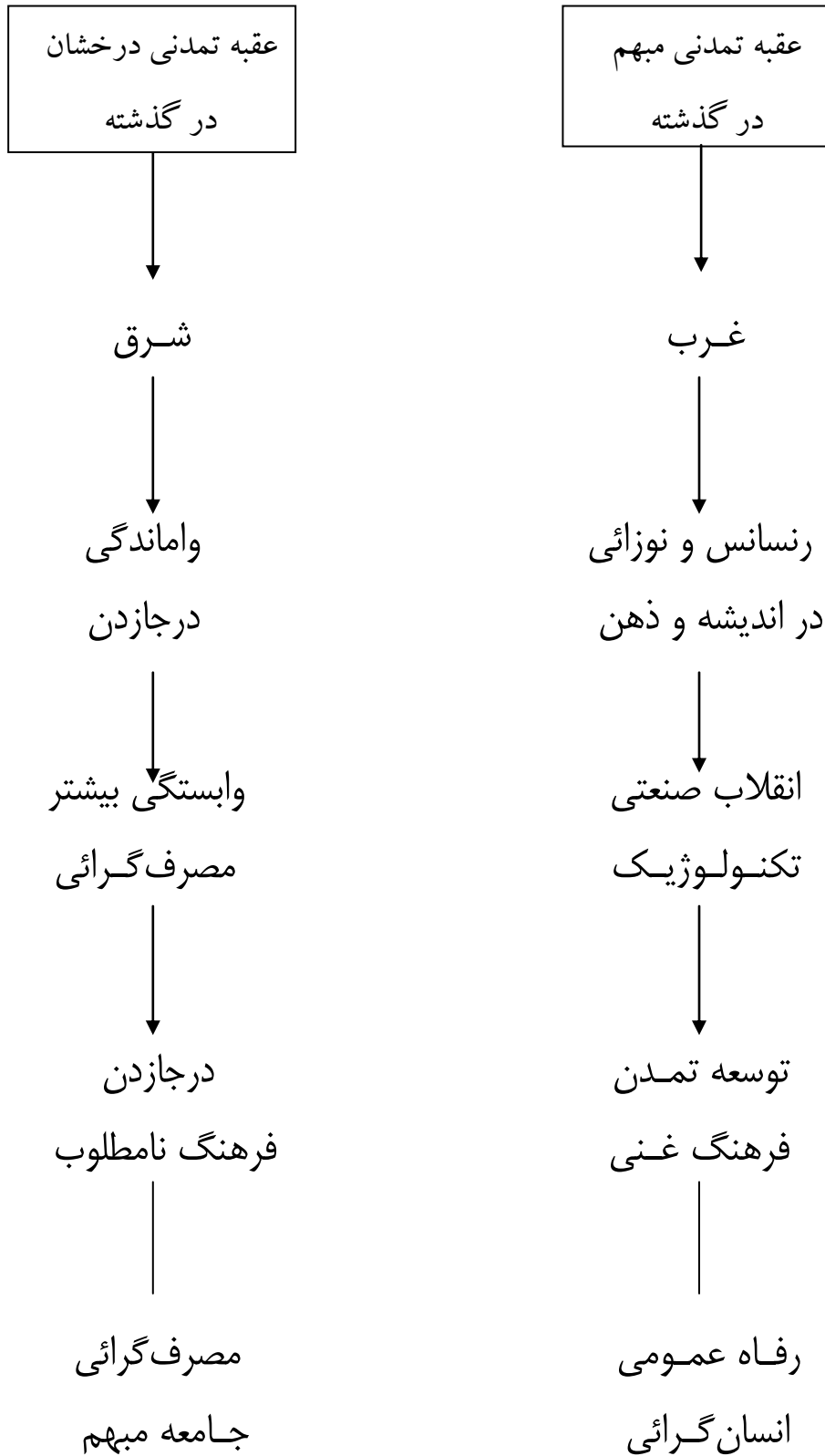
آزاد در حوزه فعالیتی آزاد است که به نتیجه اثر بخش در فرایند تفحص و پژوهش می‌رسد و اگر در هر موردی گرفتار محدودیت و ممنوعیت گردد، پس کنکاش و جستجو نقصان می‌یابد و حصول به نتایج واقعی ممکن نمی‌باشد. عنصر آزادی جوهر تحرکات فکری و عملی است و چنانچه مفهوم ماهیتی آزادی در تحرکات انسانی نباشد، تحرک و جریان نیز ناقص می‌گردند و به مفاهیم اتم و کامل نمی‌رسند.

ترکیب واری همپارچه مجموعه مولدهای تمدن مدرن و انسان گرایانه غرب، ضمن اینکه در برخی مولفه‌ها نقصان و کمبودهایی را نشان می‌دهند، ولی در کلیتی هدف‌گرا که یک نظام سیستماتیک را بر پا ساخته است، یک نظام هارمونیک و منظم است که توانسته تمامی شاخص‌های انسان‌گرایی و اُمانیستی فلسفه غرب را به لایه‌های اجتماع انتقال دهد. اندیشمندان فلسفی و اجتماعی - انسانی غرب در تحرکی آزادانه و فاصله‌دار از مفاهیم محدودیت و ممنوعیت در حوزه‌های کنشی و نظری، کارکردهای ذهنی خویش را در بستری از رقابت اندیشه و فوران فکر قرار دادند. تفکر غرب پذیرفت که اگر می‌خواهد بماند و خوب بماند و عنصر وجود^{۱۰} را در پارادایم‌های نظری و عملی یکسان و یک‌گرا گرداند، باید راه دیگری پیدا نمود و از سنت‌های گذشته عبور کرد. آن چیزی که قدرت اراده را برای حرکت و ایجاد تغییر تقویت می‌نماید، همان "خواستن و شروع" است. غرب برای شروع، همه عوامل را آماده کرد و بر اساس نظریات اندیشمندان برنامه "راه و کار" را آغاز نمود. این شروع و آغاز نیازمند شجاعتی است که در وجود همه است، اما همه شجاعت‌پدیدار سازی شجاعت را ندارند و بسترهای حال و سکون را راحت‌تر می‌پذیرند. ما شرقیان و خصوصاً ایرانیان کمی تنبل فکر هستیم و تمایل زیادی برای تحرکات بنیادی و اساسی نداریم و بیشتر تمایل داریم بسترهای کشف و کوشش و کنکاش و جستجو را به دیگران بسپاریم و در مصرف‌گرایی صرف زیست کنیم. ولی غربیان از منظر فکری و ذهنی پذیرفته‌اند که اگر می‌خواهند باشند و تاثیر گذار باشند، باید تحول را در همه چیز پذیرا باشند و با تحول و تغییر زندگی کنند. با نگاهی به گذشته ایران و شرق در می‌یابیم که عناصر کشف و شناخت از ایران و شرق شروع گردیدند. ایرانیان با تمدنی برخاسته از چند هزار سال، عقبه بسیار خوبی داشته‌اند و در زمان گذشته خیلی زیاد تاثیر گذار بوده‌اند. اما امروز از شروع ترس داریم.

هنر غربیان در چند صده اخیر توفیق به توفیق ذهن و اندیشه است. آنان از نظر ذهنی پذیرفته‌اند (یعنی کشف کرده‌اند) که اگر می‌خواهند در پازل نظام اجتماع و شبکه زیست‌پر رنگ باشند، باید دست‌پری داشته باشند و با دست‌پر است که بهتر تحرک می‌کنند. تضاد تمدن‌ها هویتی قطعی و غیر قابل فرار از آن است؛ و در نتیجه این تضاد، مبارزه اجتناب‌ناپذیر است؛ اما این مبارزه، مفهوم جنگ و ستیز ندارد، زیرا که اگر قرار بر جنگ دائمی باشد، پس کی

زندگی کنیم؟! مفهوم از مبارزه در این فرایند ضدیت و تضاد در شبکه بزرگ اجتماع بشری، جنگ و ستیز با اسلحه و بمب نیست. تضاد و تعارض مفهوم بستری "حل" دارند، ولی جنگ و ستیز مفهوم بستری حل نداشته، بلکه مفهوم بستری جنگ و ستیز "از بین بردن" است. کشتار و از بین بردن خلاف نظام طبیعت و اراده خداوندی است، پس با این حساب لازم است دست از کشتن و از بین بردن برداریم و در بستر تضاد و تصادم عقاید و آرا به کنش‌های خردگرایانه و منطقی عمل کنیم. اگر بنا بر این است که زندگی کنیم، بهتر است بستر زیست را هموار کنیم نه آنکه بستر کشت و کشتار بنا سازیم. در بستر زیست با پخش هویت عقلانیت و منطق، ستیز بدنی و کشتار وحشیانه جایی ندارد. باید در میدان عمل و کنش، به مبارزه و تصادم اندیشه‌ها عمل کنیم. و در این راستا توفیق و استیلا را هم به مبارزه اندیشه‌ها و افکار بسپاریم. اگر قرار بر زندگی است، پس جنگ با سلاح را برداریم و با اندیشه و فکر به حل تضادها برویم؛ و اگر مبنا بر توفیق و تسلط است، این مبنا را بر برتری تفکر و اندیشه واگذار کنیم. که باز هم مفهوم کشتار ندارد و لطمه‌ای برای بستر زیست ندارد. مبارزه اندیشه‌ها تضاد کیفیت زندگی است و بسترهای زیست را متغییر می‌سازد، ولی جنگ و کشتار بستر زیست را می‌میراند و حاصلی جز نابودی ندارند.

پس اگر بنای مبارزه برای حل تضاد و تعارض است، بسترهای رزم و ستیز را به بسترهای زیست پخش کنیم و با مفاهیم مبارزه اندیشه‌ها و افکار، بسترهای زیست بهینه را برای خود و مردم خود بیافرینیم. این تحرک و فرایند رزم اندیشه‌ها، نیاز مبرم و قاطع به دست پر است. دست پر همان اندیشه پر است، که توفیق و برتری می‌آفریند.



شکل - ۲: نمودار تطبیق دو تمدن شرق و غرب

چرا به انقلاب در نگرش نیازمندیم

از فرایند انقلاب نگرش در اروپا و غرب مطالبی بیان شد. گفته شد که چگونه غرب با انقلاب نگرشی، عرصه های اجتماع خود را دگرگون ساخت و با نوزائی در اندیشه و تفکر، بسترهای جدیدی ایجاد نمود. اندیشه های نوین و نظریات جدید اندیشمندان آن قوم، نوگرایی و تحول را به بسترهای زیست آنان منتقل نمود و با ریخت حاکمیت های مردم سالارانه و دموکراتیک، حضور مردم را در بسترهای فرایندی حاکمیتی هموار نمودند. مسلم است در چنین وضعیتی مردم در همه امور دخالت مستقیم یا غیر مستقیم ولی پر اثر دارند. و چون مردم در امور خود دخالت دارند و چرخانش های حاکمیتی را بطور شفاف و آزادانه کنترل و نظارت می کنند، لذا مردم نهادهای حاکمیتی را از خود دانسته و در تمامی کنش های اجتماعی با مسئولیت عمل کرده و تعهد چسبنده ای به نهادهای حاکمیتی یا همان نهادهای مردم گرا پیدا می کنند. این که غرب به این حوزه های مردم گرایانه و توزیع تعهد و مسئولیت در جامعه دست پیدا نموده، تصادفی یا خود جوش نیست و اندیشه سازان و مدیران عرصه های اجتماع در تعامل سازنده و متعهدانه با مردم به این وادی قدم گذاشته اند. البته همانطور که بارها اعلام شد، کلیه بسترهای کنشی غرب مورد تأیید نمی باشند و اگر در این نوشته به حاصل جمع فعالیت های مدنی غرب تأکید و رویکرد تأییدی به عمل می آید، نه برای وابستگی نگرشی و بینشی به آن تمدن و یا حوزه نظری آنان؛ بلکه این رویکرد نظری نویسنده برای آن است که با بررسی بازخوردهای نظری و عملی در فرایندهای کنشی تمدن غرب، دو دیدگاه نگرشی ذیل حاصل گردند:

۱- اینکه تأیید شود "تغییر شدنی است" و اگر بخواهیم "فرایندهای تحول و تطور در دست ما است".

۲- ما ظرفیت ها و قابلیت های لازم برای سوءگیری به "شدن" داریم و می توانیم از آنان بهتر باشیم.

آنچه که تا اینجا در باب تمدن غرب و مظاهر "مدرنیته و بهینه شدن" در آنجا بیان شد، تلقی نویسنده از "شدن" است. و اینکه، اگر ما هم بخواهیم می توانیم بهتر از آنان باشیم. برای آنکه فرایند شدن را ترسیم کرد، لازم است به دو بستر تحرکی برای تغییر در الگوهای زیست و مدیریت زیست اشاراتی کرد. تغییر و تحول در الگوهای اجتماعی "از حال به سمت آینده" را به دو بستر حال (چگونه هستیم) و آینده (چگونه باشیم) احاله می نماید و در یک راستائی آزمائی انقلاب پارادایمیک ذهنی و نظری، فراگرد تحول را در بوته نقد از "امروز" قرار داده تا الگوی آرمانی برای آینده را تشریح نمود. همین فرایند شدن و فرایند تغییر و تحول و شاید تطور را در بستر دگر شدن نگرش و بینش های فردی و جمعی مورد مطالعه قرار داده و تلاش می گردد با باز نگاهی منتقدانه براساس منطقی و عقلانیت ذهنی و علمی بر متن جامعه شرق و بالخصوص ایران، به لزوم انقلاب در نگرش مدیریتی رسیده و بسترهای نوزائی را در جامعه ایران و شاید شرق بازآفرینی و بازپروری نمود.

نمونه فراگردهائی از نظام مدیریت امروز

با استناد ماهوی به فرایند گذار هستی و وجود در بستری از گذر زمان، هر جامعه و تمدنی ریشه‌گریز ناپذیری در گذشته خود دارد. در فرازهای اولیه از این مقاله اشاره شد که ایران عقبه تمدنی و فرهنگی غنی و ممتازی در گذشته داشته و آنچنان این تمدن غنی بوده که در آن زمان از سرتاسر گیتی برای کسب علوم مختلفه از جمله فلسفه به ایران می‌آمده‌اند. فلوطین (افلوپین) یا پلوتینوس متولد ۲۰۵ م. یکی از موسسین مکتب نو افلاطونی به جهت آشنائی با حکمت و فلسفه ایرانیان در زمان شاهپور اول به ایران آمد و از پیشگاه فلاسفه و اندیشمندان ایران زمین بهره برد (۶).

اما شوربختانه این الگوی درخشان جامعه‌ی ایران ماندگاری نیافت و در طول گذار تاریخ، تاب تحمل در مقابل تغییرات جبری نیافت و امروز الگوی جامعه ایران در تطبیق با بسیاری از الگوهای زیست اجتماعی الگویی ممتاز در سیاره زمین نیست. در خیلی از کنش‌های عملی و نظری در اجتماع، توان تحلیلی سازگار با محیط و شرایط روز را نداریم. برای بیان مشکلات عدیده در خصوص کنش‌ها و برنامه‌های ناسازگار و بی‌هدف مدیریتی در کشور، به لایه‌های بستری در جامعه سری زده و اشکالات یا انحرافات فرایندی مدیریتی را که ریشه در دو عامل سبک مدیریت یا نگرش مدیریتی دارند، بازگو می‌نماید. از آن جهت که امکان بررسی تک به تک عناصر ناسالم مدیریتی در این نوشته نیست؛ و برای اجتناب از تطویل نویسی، اشاراتی مختصر اما مفید به برخی از پدیده‌های مدیریتی در زمینه‌های گوناگون می‌شود:

مدیریت منابع آب و هیدروکربوری

اگر چه بیش از یک صده از ملی شدن منابع نفتی می‌گذرد، اما سامان‌یابی مناسبی در سامانه‌های نفت و گاز و پتروشیمی موجود نیست و صنایع سه‌گانه فوق در گیر تکنولوژی و تجهیزات کهنه و سنتی می‌باشند و فرایندهای کشف- استخراج- فراورش و توزیع و فروش در کانال پراکتیکی نتیجه‌گرا قرار ندارند. فرایند پیدایش تا فروش و فراورش پتروشیمیائی نفت و گاز، در نظام یکپارچگی اثر بخش و مفید جانمایی نمی‌گردند تا بتوان کلیه حاصل‌های مدیریتی در فرایند کار از جمله برداشت حداکثری از مخازن، کیفیت محصول، کاهش هزینه، نفع کارکنان، نفع عمومی- ملی، فراورش کیفی و مطلوب، به صحنه حضور در آید و سامانه‌ای از بهره‌آرمانی از ظرفیت و قابلیت در همه زمینه‌های ملی در کشور فراهم سازد.

بازتاب مدیریت منابع آب همیشه در منظر و نمایش عمومی قرار دارد. هر روز با جملات کم‌آبی و جیره‌بندی آب، برخورد مداوم داریم. برای آنکه بر مدیریت نامطلوب منابع آب صحه گذاشت، به همین بسنده می‌گردد که در تاریخ

ایران زمین، آب نقش حیاتی داشته و تاریخ ایران با آب گره خورده است و آب در کشور ما عنصری "مشکلی و معضلی" بوده است. یعنی اینکه آب چالشی اساسی در زندگی ایرانیان بوده و خواهد بود. یادواره‌ای از کوروش به جا مانده که ایشان خشکسالی را تهدیدی فراگیر و دائمی می‌دانسته و آرزو داشته و به درگاه خداوند دعا می‌نموده تا کشورش از خشکسالی مصون بماند. این نشانه‌ی دال به این مدلول می‌رسد، که از قدیم خشکسالی و کم آبی عمق تهدید تاریخ جغرافیای ایران بوده و مسئله امروز نیست. و اگر امروز در زمینه آب به مشکل بر خورده‌ایم، عنصر مدیریت نقش قابل و زیادی در این عرصه دارد و نمی‌توان بی کیفیت مدیریت را نادیده گرفت.

صنعت خودرو سازی

صنعت خودرو سازی یکی از صنایع قدیمی در کشور است، که حجم زیادی از تولید ملی را در بر می‌گیرد. با اینکه حدود نیم قرن است که این صنعت، بازیگر قدر و سنگینی در اقتصاد کشور بوده و رل اساسی در چرخ اقتصاد کشور دارد، ولی با این حال تحول اثر گذار و شایسته‌ای در این صنعت صورت نگرفته و اگر سیاست های درون کشوری در باب ممنوعیت و محدودیت های ورود خودرو های خارجی برداشته شود، خودروی داخلی جایگاه درخوری در سبد خانوار ایرانی نخواهد داشت و با استقبال جدی مردم از خودروی خارجی، صنعت خودرو در کشور دچار ضربات سهمگینی می‌شود.

صنعت خودرو در کشور ماهیت منفعت گرایانه برای مردم ندارد و مدیریت کلان در کشور، در پس ذهنی اجبار برای تولید، مردم را گرفتار در مصرف خودروهای بی کیفیت و نا ایمن نموده و هر روز شاهد تصادفاتی دهشتناک در جاده های کشور هستیم. گام های ناسالم در کنش های مدیریتی و نبود مدیران خردگرا در حوزه های نظام تولید و هدایت صنعت، ضرر و خسران را به بستر های زیست مردم وارد نموده و صنعت خودرو سازی در فراگردی بی هدف و بی حاصل گرفتار شده است. با این حضور خودروی ایرانی در جامعه ایران، خودرو ایرانی از ابزار آسایش خارج شده و همانند دیگر تولیدات ساخت داخل، اسبابی برای رنجش مردم گردیده است.

صنعت کشاورزی

محصولات کشاورزی همیشه در سیکل زندگی هر انسان جای اساسی و مهمی دارند. کشاورزی و دامپروری اولین صنایع در دست بشر بودند و تمامی ابنای بشر به این دو صنعت اهتمام داشته‌اند. در این دوره نیز به دلیل نیاز اساسی و همیشگی به محصولات متنوع کشاورزی، همه کشورها به این صنعت توجه خاص دارند و کشاورزی صنعت استراتژیک برای مردم و کشورهاشان محسوب می‌شود. صادرات و واردات محصول کشاورزی نیز در اقتصاد بین مردمی و بین ملل جایگاه ارزنده‌ای دارد و یک رکن اساسی در اقتصاد کشوری و بین کشوری است. هر کشوری که

فرایندهای کشاورزی را در بستر سوددهی سالم قرار داده، از این بستر فایده های لازم را جمع نموده و اسبابی برای رفاه و آرامش ایجاد نموده است.

کشاورزی به عنوان بعد بنیادی در اقتصاد ملل، صنعت و منبع با اهمیت و ممتازی است. بر این اساس کشورها سعی دارند با تولید محصولات گوناگون و گسترده، ضمن اینکه نیازمندی داخلی را تأمین می کنند، نقش موثری در اقتصاد جهانی داشته باشند و سرمایه مالی مناسبی از طریق صادرات کسب کنند. اما باید خاطر نشان نمود که نیاز اصلی در کشاورزی چند عنصر استراتژیک است. آب، زمین، تجهیزات و تکنولوژی از اسباب این صنعت هستند و هر کشور با داشت های مزیتی ظرفیتی در این حوزه، پتانسیل و قابلیت های خود را در محک عمل قرار می دهد. ایران چون کشور کم آبی است لذا منطقی و عاقلانه نیست که صنعت کشاورزی غنی و گسترده ای داشته باشد. ولی چون ایران از نظر زمین کشاورزی بدون مشکل است و در زمینه آب دچار بحران می باشد، بنابر این قاعدتا این صنعت تحرک معمولی در کشور ندارد و باید راه های دیگری را برای بستر ریزی این صنعت انتخاب نمود.

به هر روی شوربختانه نظام کشاورزی در کشور، با همان صورت قدیمی و در گذشته مانده است. به جز بهره از آبیاری قطره ای در برخی حوزه ها که اصلا کافی در عرصه کشاورزی درون کشوری نیست، کشاورزی ایران سنتی است و آب زیادی مصرف می گردد. میانگین مصرف آب در بخش کشاورزی طبق آمار جهانی ۶۹٪ و در ایران میزان مصرف برای بخش کشاورزی ۹۳٪ است (۷). این سهم آب در بخش کشاورزی نشانه تکنولوژی بسیار ضعیف در صنعت کشاورزی ایران است. لذا نتیجه این است که رویکرد کشاورزی در کشور اصلا خرد گرایانه نیست و با نگرش مدیریتی فعلی به این موضوع، در آینده معضل بحران آب شدیدتر خواهد شد.

آموزش عالی

آموزش، کسب دانش و تولید علم اسباب ساخت تمدن هر قوم هستند. ساخت توسعه و رشد نظام اجتماعی وابسته به دانش موجود در شبکه اجتماع کشوری است. مرز پیشرفت و جهالت در نظام زیست، دانش و علم کاربردی درون هر جامعه است. دانش در سه بستر تولید، آموزش و توزیع، کاربردی می گردد. اگر این سه وادی بسترنمائی دانش در جامعه بصورت سالم و مفید باشند، قطعاً بازخوردهای مطلوبی ایجاد می شود.

در سه دهه بعد از انقلاب، با آنکه نهادهای آموزش در ایران خیلی گسترده گردیده و دانشگاه های زیادی تاسیس شده اند، ولی با این حال نظام تحصیل و کیفیت آموزش افزایش مناسبی نداشته است. با وجود خروجی سنگین از دانشگاه ها و افزایش سطح مدرک تحصیلی، نه کیفیت دانشجویان افزونه کیفی داشته و نه توانسته اند در حل مشکلات توفیقی داشته باشند. بدین جهت می توان نتیجه گرفت که نظام تحصیل و آموزش اثر مثبتی در پیشرفت و ساخت جامعه نداشته اند. لازم است بستر آموزش عالی در جامعه برنامه مند شده و همپارچه و همطرز با نیازها و

سطح دیگر پدیده های اجتماعی باشد. علیرغم اینکه در ایران توسعه آموزش در بعد کمی، فراتر از نیازمندی های بستری در کشور است ولی نظام آموزش ارتقاء کیفی نداشته و نمی تواند پاسخ گوی نیازها باشد. هر نظام اجتماعی نیاز قطعی به تمامی لایه های آموزش و علم داشته و مقاطع تحصیل باید همگام با برنامه های راهبردی همه جانبه در شبکه گسترده کشوری باشند. با تاسف اینکه، نظام آموزش در کشور فرایندی همگرا و همگام با دیگر برنامه ها و نیازمندی های کشوری ندارد. یکی از بزرگترین برنامه های مدیریتی کشوری، یکپارچه نبودن فرایندهای الزامی در کشور است. تقریباً در هیچ حوزه ای به الزامات پیرامونی توجه نمی گردد و مدیران برنامه های تک گرا و یکجانبه دارند. آموزش عالی یا آموزش و پرورش برنامه های خودسرانه دارند و هیچ ارتباط و هماهنگی در جهت نیازها یا برنامه های کلان ندارند. هر کدام به راه خود می روند و کاری با دیگران ندارند.

در هر حال ضمن اینکه آموزش عالی بستری خود گرایانه و تک بعدی دارد، در بستر تک گرایی خود نیز بدون هدف و نتیجه است. در این حال با وجود حجم بالائی از فارغ التحصیلان جوان در کشور، متاسفانه کار و شغل همطراز با مدارک تحصیلی جوانان نیست. بیش از نیمی از افرادی هم که به سبب داشتن رابطه و یا رویکردهای سیاسی جذب مبنای اشتغال گردیده اند، شغل و کار همطراز با تحصیلات ندارند و در زمینه های غیر تخصصی کار می کنند. دیگر آنکه به جهت نبود نگرش کلان مدیریتی اثر بخش و نتیجه گرا، نظام آموزش داخل کشور پای در عرصه تجارت گذاشته و با تغییر ماهوی در وظائف و اهداف، نهادی تجاری شده و به جهت برخورداری از رانت دولتی و وابستگی به نهادهای قدرت، در بستر رقابت با بخش خصوصی یکه تازی می کند. نظام آموزش کشوری در برنامه های همگرا با دیگر نهادها، از وظائف اصلی خود که همانا توسعه همه سویه آموزش کیفی در جهت ایجاد نظام توانمند می باشد، فاصله گرفته و سیاست اصلی را بر پایه خودکفائی اقتصادی برپا ساخته است. دانشگاه ها در بستری از رقابت برای کسب دانشجوی، بیشترین اهتمام را برای جذب دانشجو بکار می برند؛ اما سوالاتی از قبیل: اینکه دانشجو چه تحصیل می کند؟! برای چه تحصیل می کند؟! چه نیازی از کشور را برآورده می نماید؟! رشته های تحصیلی مطابق با سطح نیازی کشور هستند؟! برنامه ای برای جذب دانشجو در مبنای اشتغال وجود دارد؟! و بسیاری سوالات دیگر بدون پاسخ مانده اند و هیچ نهادی جواب گوی بی نظمی موجود نیست. با بررسی بازتاب های بازخوردی از نظام آموزش، به بیهوده پیمائی نظام آموزش پی برده و نظام آموزش را بی هدف می بینیم. در بعدی تاسف آورتر اینکه دانشجویان تحصیل کرده در رشته های انسانی و اجتماعی موقعیت بدتری از دانشجویان رشته های فنی - صنعتی دارند.

خود کفائی صنعت و اقتصاد

خود کفائی قاعدتاً مبنائی اقتصادی دارد و در پس برنامه های اقتصادی است که بروز می یابد. مفهوم خودکفائی ماهیتاً رویکردی کلان گرا دارد و هنگامی که بستر قابلیت ها و ظرفیت های نهادی در هر کشور برای برآورده سازی کلیه نیازمندی ها به فعلیت برسد، خودکفائی حاصل گردیده و در نتیجه نیاز به خارج مرزها، قطع می گردد. خودکفائی

رهیافتی آرمانی است و بسیاری کسانی که خود کفائی درون کشوری را نشانه‌ای از قدرت و قابلیت های ممتاز درون کشوری می‌دانند. برسازی این مبحث، از اوایل انقلاب بسیار چشمگیر بوده و مسئولین کشوری حصول به این قله را، نقطه اوج وضعیت کشور دانسته‌اند.

اما با نگاه مهندسی در بعد کلانی و جهانی به سامانه های اجتماع، خودکفائی زمینه‌ای در بسترهای صنعتی و فنی، عنصری آرمانی در کارکردهای عمل‌گرائی برای حصول و کسب نیک‌گرائی نیست. خودکفائی در مفهوم "تولید همه چیز با ظرفیت داخل" نه تنها قوه عملی شدن قطعی ندارد، بلکه ماهیت ارزشی والائی نیز ندارد. البته این گفتار تکیه به نگاه عمومی و مدیریت کلان در کشور است که تولید همه جانبه و همه چیز را در داخل کشور دنبال می‌کند و قطع وابستگی را در الگوی ساخت همه چیز در داخل می‌داند، حال آنکه چنین نیست و وابستگی و استقلال اقتصادی در گروهی الگوهای دیگری از برنامه های کارکردی و عملکردی در نظام اقتصاد سیاسی است. از منظر بعد دهی جغرافیائی به نظام اقتصاد؛ معادله استنتاجی دو بعدی زیر؛ لازمه هر اقتصاد سالم و ارزش مدار است :

- برداشت از بسترهای مزیتی در بیرون(خارج مرزها)

- ایجاد نفع و فایده برای درون(داخل کشور)

امروز اقتصاد بعد جهانی پیدا کرده و نگرش های اقتصادی بدون نگاه به بیرون، شکست را پذیرفته‌اند. در دوران فعلی به جهت ارتباط سریع و آسان در صحنه گیتی، همه چیز جهانی شده است. در این راستا مردم نیز جهانی شده و میل دارند بسترهای زمین و فرا زمین را بکاوند. تکنولوژی، نمودی جهانی پیدا کرده و مردم تمایل دارند از آخرین عناصر تکنولوژیک بهره گیرند. براین مبنا چون مرزها شکسته است، لذا مردم میل دارند از سازه های جهانی نیز بهره گیرند. مدیریت بهره گیری از منابع جهانی برای انطباق با منافع درونی، در سه مسیر برنامه‌ای ذیل پیموده می‌گردد :

۱) دستیابی به منابع جهانی

بستر جستجو و یافت بسیار فراخ می‌باشد و بسنده کردن به یک محدوده خاص، برخاسته از نگرش نابینا و مدیریت بسته می‌باشد. مدیریت های جهان گرا، نگاه به کل جهان دارند و مدیریت های منطقه‌ای، نگاه به درون دارند. امروز برای انتفاع و بهره حداکثری، باید و لازم است که نگاه را بر کلیه قلمروی جهانی پراکنده نمود و مدیریت را جهانی دید. آنان که درون مرزی فکر می‌کنند، توان کمتری دارند و قاعدتاً بهره کمتری می‌برند. ولی آنان که نگاه فرا مرزی دارند، توان بالائی دارند و بر توان خویش می‌افزایند تا در یک فرایند هم افزا، بیشترین و بالاترین بهره را بردارند. پس همانطور که حیطة هستی بسیار گسترده است و در نتیجه، مزیت ها در یک منطقه خاص وجود ندارند؛ لذا باید بستر جهان را کاوید تا مزیت های پراکنده در جهان را جمع آوری کرد. یعنی اینکه نمی‌توان به قلمروی

داخلی دل خوش نمود، زیرا که بسیاری از مزیت‌ها در خارج از مرزها قرار دارند، و باید آن مزیت‌ها را برداشت نمود. کشورهایی که جهانی فکر می‌کنند و داخلی عمل می‌کنند، مصداق همین تفکر هستند. از بیرون برداشت می‌کنند و با هدیه به هم میهنان، در داخل کشور هزینه می‌کنند.

۲) بهره از منابع خارجی در داخل

قدرت‌های جهانی تمام هم و کوشش خود را بکار می‌بندند تا با انتفاع از منابع موجود (چه داخلی و چه خارج) بسترهای پیشرفت و توسعه را در کشور گسترده نمایند. زیرا که با صرف بهره‌گیری از منابع داخلی، به پیشرفت و توسعه عمقی نمی‌رسیم و باید از منابع و مزیت‌های برون مرزی نیز استفاده نمود. چه بسا نیروی کار، منابع فنی، تولیدات، منابع تکنولوژیک و خیلی چیزهای دیگر، ارزانتر و آسان‌تر در خارج بدست آیند و هزینه کمتری را برای کشور ایجاد نمایند.

۳) مدیریت عقلانی در در داخل

چون مزیت‌ها در همه هستی پراکنده می‌باشند و انتفاع و بهره‌بری، مرز ندارد، لذا برای جمع‌آوری مزیت‌ها، باید پذیریم که خود کفائی (با معنای ساخت همه چیز در داخل) معنای عقلانیتی ندارد. خودرو سازان جهانی بدین دلیل در دیگر کشورها و مناطق کارخانه می‌زنند و حتی برون‌سپاری می‌کنند، تا با حداقل هزینه، بیشترین برداشت را داشته باشند و نفع خویش را افزایش دهند. این فراگرد نگرشی بر بسترهای خردگرایانه حرکت می‌کند و با حفظ مدیریت هزینه و کیفیت در تولید، فرایندهای نفع عمومی در جامعه را تعقیب می‌نماید. برای معرفی نمونه، به صنعت تولید و ساخت در کشور اشاره‌ای می‌گردد. در بعدی از عقلانیت‌گرایی برای هویت ریزی تئوری جوهری "حمایت از تولید ملی و جریان ساخت داخل"، می‌توان با قائل شدن شرایط خاص برای ایجاد الگو در زمینه حمایت و هدایت، بازه زمانی مشخص و محدودی برای حمایت از ساخت داخل فراهم نمود. اگر در مدت مشخص شده و با در نظر گیری ضریب ترجیحی حداکثر ۰.۱٪ یا نهایتاً ۰.۲٪ در جهت مرجع شمردن جنس ایرانی در تقابل با جنس خارجی، چنانچه جنس یا تولید ایرانی هزینه بیشتری از درصدهای تعیین شده تحمیل نماید، قاعدتاً رویکرد تولید داخل از مبنای منطق و خرد خارج می‌گردد و در این وضعیت جنس خارجی ارجحیت پیدا می‌کند. یقیناً ساخت داخل و تولید ملی در همه عرصه‌ها منطقی نیست و در برخی حوزه‌ها هزینه‌زائی بیهوده است. "مدیریت هزینه" یکی از شیوه‌های خلاقانه در سبک مدیریت است. در مفهوم مدیریت هزینه و خردگرایی، باید به منابع موجود توجه کرد و در بستر مدیریت منابع؛ از هزینه‌زائی بیهوده اجتناب شود. نگرش‌های نوگرا و عقلانی‌سنج، مدیریت هزینه را خوب درک می‌کنند، اما آنان که مدیریت هزینه را درک نمی‌کنند و قاعدتاً سرمایه‌سپهل‌الوصولی در اختیار دارند (مانند نفت

و گاز)، قدر منابع موجود را نمی‌دانند و به بیهوده خرجی روی می‌آورند. این بدان معناست که مفاهیم هویتی نگرش های مطلوب سنج و ساخت گرا، مدیریت های خلاقانه، نوآفرین و خرد گرا بر بستر اجتماع انسانی فراهم می‌نمایند.

انقلاب فرهنگی

سازه "انقلاب فرهنگی" از پدیده های زایش در انقلاب است و از برنامه های مهم و سترگ در کلان برنامه کشوری است. براساس دیدگاه "ایجاد انقلاب در فرهنگ"، نهادی با نام (نهاد انقلاب فرهنگی) با ردیف بودجه سنگین در کشور ایجاد شده است. این نهاد متولی ریخت انقلاب فرهنگی و سالم نمودن فضای فرهنگی کشور می‌باشد.

اگر اندک شناختی به مقوله فرهنگ داشته باشیم و به تعریف عمقی و مفهومی فرهنگ آشنا باشیم، می‌دانیم که مفهوم هویتی فرهنگ، سازگاری با تحرک انقلاب گونه ندارد. انقلاب، معنا و مفهومی از خلق یکبارگی و تحول سرعتی دارد. معنای انقلاب، تغییر فراگردی از فرمی به فرم دیگر با سرعت عمل بالا است. مفهوم انقلاب می‌تواند ماهیت تغییر در رژیم سیاسی را بر دوش بکشد؛ چرا که مفهوم ایجاد شدگی "شکلی" دیگر است. ولی فرهنگ شکل ظاهری ندارد و مفهومی بنیادی است که در کنش های فعالیتی یک قوم - بوم ظهور می‌یابد. فارغ از تعریف کلاسیک و دانشگاهی از فرهنگ، فرهنگ مفهوم «بودن در زمان و مکان خاص» را می‌دهد. یعنی وضعیت یک قوم در زمان خاص در بوم خاص را فرهنگ آن قوم می‌نامند. مجموعه کنش ها و فرایندهای عملی که امروز در جامعه ما رواج دارد و مردم بر آن اساس عمل می‌کنند، فرهنگ ملی خوانده می‌گردد. فرهنگ آن چیزی نیست که بر زبان می‌آوریم (زبان ظرفیت تغییر فوری دارد)، بلکه فرهنگ، مجموعه ترکیبی از فعالیت ها، رفتارها و اعمال است (رفتار و عمل ظرفیت تغییر فوری ندارند).

در تعریف عوامانه از فرهنگ ملی ایران، الگو واره های رفتاری و حاکمیتی ارزش مدار از عقبه ملی - قومی در چند هزاره گذشته، فرهنگ ایران زمین تلقی می‌شوند. اگرچه این گونه تعریف، ارزشمندی و نیک گرائی را به همراه دارد و با اخلاط و در هم آمیختگی مفاهیم فرهنگ و تمدن بدست آمده است؛ ولی قاعدتاً تعریف درستی از فرهنگ نیست. در نگاه دانائی سنجی و حکمت گرائی، فرهنگ قوم ها ذاتاً خوب و ارزش دار نیست. چراکه فرهنگ در مفهوم ماهیت اصیل، الگو های عمل گرای ساخت بشر هستند و مردم خودشان، فرهنگ خود را می‌سازند. یعنی همان گونه که عمل می‌کنند؛ چه خوب! چه بد! فرهنگ هم می‌تواند خوب باشد، یا بد باشد.

اضافه آنکه اگر چه هنر، دین، سنن، آئین، اساطیر و ارزش ها معیارهائی از فرهنگ کلان محسوب می‌گردند، ولی خاطر نشان می‌گردد که هنجارها، باورها، عادات و رفتارها (یعنی مفاهیم عملی) نیز مولفه های اساسی در فرهنگ قوم به حساب می‌آیند. فرهنگ امروز جامعه ما در ایران، فرهنگ ارزشی نیک گرا نیست. امروز به سختی می‌توان رگه های سلامت رفتاری و اخلاقی را در بستر جامعه ایران پیدا نمود. با نگاهی عمیق بر حوزه های عمل و فعالیت

های اجتماعی، ناهنجاری را در تمامی لایه های جامعه ایران مشاهده می کنیم. اگر قرار می بود با برنامه های انقلاب گونه به تغییر فرهنگ برسیم، چرا پس از ۳۷ سال به هیچ برنامه "ساخت و تحول ارزش گرا" در مفاهیم فرهنگی نرسیده ایم. برآستی در کدام حوزه های فرهنگی غنی گردیده ایم؟

تغییر فرهنگ در بستر اجتماع، نیازمند راستی آزمائی در حوزه های عمل در پهنه حاکمیت- مردم است. کنش های عوامانه مردمی در جامعه، رابطه بازتابی، تقابلی و اثر گذار با یکدیگر دارند و قاعدتاً حسابگرانه و هدف مند نیستند. رفتارهای نامتجانس و نامطلوب مردم در تمامی عرصه های عمل و اخلاق (با مفاهیم ریز فرهنگ)، مانند مصرف آب و برق، ترافیک، کسب و کار، تحصیل، تعاملات بین اجتماعی و همه و همه، در یک تناسب ارتباطی "حاکمیتی- مردمی" ایجاد می گردند. شیوه های رفتاری و عملی نخبگان جامعه (در کلیه حوزه های اندیشه و عمل)، نماد تجویز فرهنگ به جامعه محسوب می گردند. در بسترهای عمل و کنش های رفتاری در نظام اجتماع است که مردم فرهنگ خویش را جستجو و یافت می کنند. لذا آنچه که امروز انجام می دهیم "فرهنگ ماست" و فرهنگ جز این نیست.

بنابراین با کنش های انقلابی و فوریتی نمی توان فرهنگ یک کشور را دگرگون نمود، بلکه تحول فرهنگی در یک راستی آزمائی فعالیتی- عملی در فراورشی مدت دار بر تمامی سطوح ملی- اجتماعی با حضور کلیه اجزاء جامعه؛ حاکمیت، دولت، نهادها، نخبگان و مردم خلق می گردد.

تهران، کلان شهر پر مسئله

قاعده معمول این است که در توسعه شهرها، به وضعیت آن بوم (سامانه های موجود) توجه می گردد و بر مبنای نقاط ضعف و قوت است که پایه های توسعه پی ریزی می گردند. دیگر مولفه اثر گذار برای شهرها، درک آن بوم در پازل کشوری است. یعنی در نگاه کلی به بوم کشوری، آرایه های توسعه و تکنولوژی بر پا می گردند. با این منظور که با مطالعه کلان گرای بوم کلی کشور و مزیت های منطقه و محل و همچنین ارتباط بوم کل با بوم های جز، نهادهای مدنی و اجتماعی را طراحی می گردانند. با این وصف اجازه داده نمی شود که در قیاس بین مناطق، فریبگی به یک بوم منتقل گردد و دیگر بوم ها از داشتن لوازم تمدن و توسعه تهی گردند. تودگی آرایه های تمدن و توسعه در یک منطقه و بوم خاص (مثلا تهران)، ضمن اینکه حقوق جمعی عده ای از مردم را پایمال می کند، باعث برهم ریختگی پازل منطقی کشور شده و به هارمونی توسعه و تمدن در بستر کلیت گرا ضربات سنگینی تحمیل می گردد.

در چهار دهه اخیر، تهران بسیار فربه شده و به جهت تلمبارگی نهادهای مدنی در این شهر و یا حتی کلان شهرهای دیگر، بسیاری از روستاها خالی شده اند. توده های عظیمی از مردم ایران در چند شهر بزرگ جمع شده اند؛ که باز هم به دلیل همین بزرگ شدگی ناهنجار و نامتوازن، مظاهر مدنی و اجتماعی در هم ریخته اند و ضمن اینکه تجانس در

ریخت مهندسی شهرها دیده نمی‌گردد، زیبایی شهرها نیز تخریب گردیده و آرایه های همگونی در شهرها مشاهده نمی‌گردد. این جمع شدگی و توده واری در شهرهای بزرگ، به پایانه های زیست اجتماعی آسیب رسانده و زندگی شهری در پارامتر های ارتباط، کسب و کار، تحصیل، تغذیه، هوای پاک و آرامش، تحرک واری سازنده و طبیعی ندارد. اگرچه مسئولین شهری و کشوری کوشش فراوانی برای تنظیم امور بکار می‌بندند و سرمایه مالی سهمگینی در این راستا هزینه می‌شود، ولی با این حال پایانه های مدنی دچار عارضه سنگین می‌باشند و قاعدتا با سیاست ها و برنامه های کنونی حرکت رو به رشدی دیده نخواهد شد. تهران و کلان شهرها در زمینه آب و هوا و ظواهر مدنی و تمدن آسیب جدی دیده‌اند و اگر بنا باشد اصلاح اثر بخشی صورت گیرد، ضرورت دارد که کلیه پدیده های شهری را در یک متن جا دهیم و در یک هارمونی مدیریتی یکپارچه و یک گرا به سیاست پردازی و برنامه نویسی روی آوریم. پدیده آلاینده‌گی محیط، بدون اصلاح در سامانه های صنایع تولیدی، کشاورزی و دامپروری ممکن نیست. اگر خودروسازی و بنزین تعدیل کیفی نگردند، هوای پاک ایجاد نمی‌گردد. اگر هوای پاک و اغذیه سالم نباشد، بیماری های وخیم تری گریبانگیر مردم خواهد شد. اگر مشکل آب و بیکاری حل نگردد، هجوم روستائیان به شهرها افزونه می‌گردد. اگر بیماری ها و آلاینده‌گی ها مرتفع نگردند، نسل سرزنده و شادابی نخواهیم داشت. اگر شادی و خوشحال بودن به بستر جامعه برنگردد، نسل پرکاری برای ساخت جامعه نخواهیم داشت. اگر نسل پرکار و ماهر نداشته باشیم، کیفیت صنعت و کشاورزی و کالا زندگی آسیب های بدتری خواهد دید و مصرف گرائی تخریب گر شتاب بیشتری در جامعه می‌گیرد. اگر مصرف گرائی تشدید گردد، اندیشه های نجبگان خفه می‌گردند و ذهن های جوان و پویا بسترهای علم ودانش را گم می‌کنند. اگر و اگر و اگر.

آنچه که گفته شد، ضمن اینکه بر فرضیه نگارنده در مورد "زنجیر وارگی پدیده ها" تأیید می‌گذارد، اندک بازتابی از چهره درهم و برهم یک نظام اجتماعی ناسالم را واکاوی و نشان می‌کند. در این مقال امکان بازگوئی تمامی حوزه های اثری و تأثیری پدیده ها برهم نیست و به چند مورد محدود اشاره شد. از منظر نویسنده این بی نظمی و عدم توازن در پایانه های مدنی و اجتماعی، ریشه مستقیم و قطعی به حوزه نگرش و شیوه مدیریت دارد. با نگرش و سبک فعلی در مدیریت، خودروسازی و دیگر صنایع داخلی سامان نمی‌گیرند؛ کشاورزی اصلاح نمی‌یابد؛ حوزه های مدنی پالایش نمی‌شوند؛ روستاها آباد نمی‌گردند؛ مشکل بیکاری حل نمی‌گردد و...

خلا مسئولیت و تعهد اجتماعی

پایانه های یک نظام مدنی و اجتماعی سالم و مطلوب، با آسایش و آرامش مردم در یک سامانه رفاه عمومی و جمعی پایش می‌یابند. بستر نظام زیست مطلوب در گروهی یک حاکمیت خوب و مردم گرایانه است. با حضور نظام مردم سالارانه است که مردم در میدان جامعه حضور می‌یابند و بسترهای زندگی را با دستان خود پیمایش می‌کنند. با وجود مردم در حوزه‌های نظام اجتماع مدنی است که آنان، جامعه را از خود می‌دانند و با القاء وابستگی به نظام

خودی، تعهد به جامعه افزایش می‌یابد. اگر مردم بدانند که در جامعه خود اثر دارند و حاکمیت موجود با در نظرگیری مشارکت اجتماعی و مردمی، بالندگی ابعادی و بسترهای زیست سلامت و مطلوبیت را برای مردم آماده می‌کند، مسئولیت اجتماعی بارز و ترویج گردیده و مردم با پخش مسئولیت های مدنی، والائی اجتماع را رقم می‌زنند.

عامل دیگری که مردم را خوشبین به وضعیت می‌کند و نظام حاکمیتی را خودی می‌داند، همانا اعتماد عمومی به حاکمیت و نهادهای عمومی است. با ترویج اعتماد عمومی به نهاد حاکمیت و ریزش خوشبینی در لایه های نظام طبقاتی اجتماع، مردم همه گونه همکاری و هماهنگی با حاکمیت را رعایت می‌کنند. یکی دیگر از عناصر ایجاد اعتماد، تعهد و مسئولیت اجتماعی در نظام تعامل و تبادل دو طرفه بین مردم و حاکمیت، ارتباط مناسب و رفتارهای اخلاق مدارانه است. پاسخ گوئی عنصری مهم در فرایندهای ارتباطی بین مردم و مسئولین حاکمیتی و دولتی است. بروز شاخص های نظام اجتماعی مطلوب مانند تعهد، مسئولیت و پاسخگوئی، رابطه اجتناب ناپذیر با نوع نگرش مدیران دارند. لذا بنابر نوع دیدگاهی که مدیران دارند، این شاخص ها تعریف می‌گردند؛ و بدین دلیل است که امروز شاخص های سازنده نظام سالم در ایران، بروز واقعی ندارند و با فاصله بین مردم و حاکمیت برخورداریم.

موارد مثال‌های ذکر شده در فرازهای بالا که انتخاب موردی بوده‌اند، بیان چالش ها، نوع نگاه مدیران و شیوه های مدیریت مدیران نظام کشوری را بازتاب می‌دهند. و تلاش براین بوده که یک شمای کلی از نظام اجتماع ایران ارائه گردیده و عارضه های نظام مدیریت و زیست جامعه ایران را واگویه کند. البته موارد خطا در تصمیمات زنجیره‌ای مدیریت کشور زیاد می‌باشند و این زنجیروارگی خطا و اشتباه، بر بسیاری امور زیربنائی اثر گذاشته و به فرایندهای توسعه ابعادی و رشد اقتصادی- اجتماعی خلل وارد آورده است. اکثر بن بست های مدیریتی در کشور، ریشه در نگرش و شیوه مدیریت دارند و معضلات و مشکلات ایجادی حل نخواهند شد، مگر اینکه نگرش ها و دیدگاه های مدیریتی در کلیه سطوح تصمیم سازی و تصمیم گیری تغییر یابند.

نگرش - تولید الگوی مدیریتی

بهبود شدن و مطلوب بودن، حاصل کارکردهای تصادفی نیست و با تلاش و تحرک در دامنه علم و دانش است که به نکوئی می‌رسیم. و باز هم تلاش و دانش صرف، اساس و علت پیشرفت و توسعه نیستند، بلکه کانالیزه شدن تلاش و جهت دار شدن علم و دانش است که نتیجه بخشی را باعث می‌گردند. دانش بدون جهت، پیمایش بدون هدف است و اگر چه دانش و علم ذاتاً به "ساخت" می‌رسند، ولی ساخت بدون هدف، همان بی نتیجه بودن است؛ که مصداق آب در هاون کوبیدن است. کشورهای توسعه‌گرا و هدف مدار، دانش و عمل را در همه عرصه ها به کانال نتیجه گرائی و هدف گذاری می‌سپارند و از تلاش بیهوده و بی اثر اجتناب می‌نمایند. زیرا که تلاش بی جهت و درجا زدن، هرز دادن منابع است. اگر می‌خواهیم ایران نیز در عرصه های مدیریت جهانی و تعاملات بین المللی،

پیشرو باشد و در پازل جهانی نقش گذار باشد، باید فرایندهای علم و عمل را به هدف گذاری و نتیجه گرایی بسپاریم. می‌دانیم که ایالات متحده آمریکا در استفاده از دانش پیشرو است و دانش بکارگیری دانش را به خوبی درک می‌کند. شاید بتوان گفت که دانش بنیادی و علم پیشرو در آن کشور، "مدیریت" است. زیرا که به یقین، دانش‌های علمی در رشته‌های مختلف مانند (فیزیک، شیمی، ریاضیات، زیست‌شناسی، فضا، پزشکی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، انسان‌شناسی و دیگر علوم) در دانشگاه‌ها و عرصه‌های پژوهش، راستی آزمائی می‌گردند و هسته‌های نوین علمی را پایه‌ریزی می‌کنند؛ اما "علم مدیریت" که در جوهره ماهیتی خود، هدایت و راهبری همه علوم را در بستر عمل و کار بعهده دارد، تفاوت ماهوی با دیگر علوم دارد. مهمترین شاخصه‌های جوهری در مفهوم علم مدیریت و عملکرد مدیر، دو عنصر بنیان مفهوم ذیل هستند که در ساخت، هدایت و تنظیم بسترهای کار و عمل بسیار اهمیت دارند:

۱- نوع نگاه به بستر و شیوه تبیین آن (نگرش)

۲- شیوه و سبک مدیریت بستر

نگرش، به چیستائی و چرائی بستر و سبک مدیریت، به چگونگی هدایت و راهبری بستر می‌پردازد. نوع نگرش یا گونه‌گونی نگرش، به مضامینی چون؛ چگونگی کنکاش و جستجو، روش‌های شناخت و الگوهای درک اشاره داشته و به مفاهیم استدلال- استنتاج و ارائه تفسیر و تبیین منتج می‌گردد. اما سبک مدیریت بر این موضوع نظر دارد، که چگونه بستر را هدایت و تنظیم نمائیم و تفسیر و تبیین را متن‌ریزی کنیم. در کلامی مختصر ولی جامع، نگرش مفهوم "پویش" و سبک مدیریت مفهوم "پیمایش" در بستر را می‌رسانند. دو عامل ذکر شده نگرش و سبک، یکی فطری- اکتسابی است و در ذهن فرد پردازش و قلیان می‌یابد(نگرش) و دیگری در بستر برون از ذهن- فرد ظهور می‌یابد(شیوه مدیریت). این دو عامل نقش گذار در ممتاز نمائی مدیر و مدیریت، شاخص‌های متمایز نمودن مدیران در عرصه‌های فراگردی مدیریتی می‌باشند. با این حساب، آنچه که یک مدیر را ممتاز و متمایز می‌نماید، "نگرش و شیوه مدیریت" او است. و برای تعریف مدیر برجسته، این دو عنصر همان مفاهیم "قابلیت و شایستگی" را حامل می‌باشند.

برای آنکه به تغییر در نگرش و در نتیجه به سبک و چگونگی مدیریت رسید، لازم می‌نماید که مفهوم مدیریت به خوبی روشن گردد تا تفهیم مناسب و مطلوبی از مدیریت بدست آورد و بتوان فرق آن را با اداره تشخیص داد. اگر مفاهیم مدیریت و اداره شفاف نگردند و خلط در مفاهیم و درک داشته باشند، بالطبع نمی‌توان بدرستی نگرش مدیریت مطلوب را ترسیم و نقاشی نمود. مدیر و مدیریت دو مفهوم در هم جهت هستند که الگوهای مطلوب در زمینه کار و سازمان را طراحی می‌کنند. مدیر نگرش را تولید می‌کند و نگرش مولد سبک مدیریت است. بر این مبنا الگوهای مدیریتی خلق و پدیدار می‌گردند.

قبل از آنکه که نگرش و سبک مدیریت در بستر جامعه ایران آنالیز و طراحی گردند، اشاره‌ای مختصر به مفهوم مدیریت گرائی و اینکه مدیریت چه کارکردی در نظام اجتماع و متن سازمان دارد، می‌گردد و پس از آن برای تمیز مفاهیم مدیریت و اداره که هر دو نوعی از گرداندگی را معرفی می‌کنند، مطالبی در این باب مطرح خواهد شد.

مدیریت گرائی

اینکه امروز در ایران از الگوی اجتماعی-زیستی مناسبی برخوردار نیستیم، در گرو دو مقوله اساسی است و در نگاهی موشکافانه و در انطباق با واقعیات اجتماعی که راه فرای از آن نیست، الزام دارد با دقت به این دو مقوله اثر گذار توجه کرد و بستر جامعی خودمان را بر مبانی واقعیات و حقایق نظام اجتماعی برسازی کنیم. جامعه ایران با دو چالش اساسی زیر که نواقص و کمبودهای آزار دهند و مخرب را ایجاد می‌کنند، درگیر می‌باشد:

- فقدان و نقصان اندیشه سازان ساخت گرا و اندیشه‌های نوگرا در فرایندهای اجتماعی برای برسازی هویت الگوی مدیریت گرائی بر بسترهای نظام زیست
- به تبع مورد فوق جامعه را در بستری از "باری به هر جهت" قرار داده و نگرش مدیریت گرائی بر بستر جامعه نهادینه نشده است

برخی تمدن‌ها مانند تمدن غرب، تمدن آمریکا، تمدن خاور دور و برخی دیگر، برای فرایند سازی تحول در نظام اجتماع، کوشش و تلاش داشته‌اند و سعی نموده‌اند در حد توان قلمروهای زیست را اصلاح نمایند. تحول در سامانه‌های اجتماعی و انسانی بر پا نمی‌گردد مگر آنکه رویکردهای نگرشی نوزاد و تغییرگرا به جامعه منتقل شوند و مدیران نظام اجتماعی تحول و تطور را به متن و میدان جامعه تسری دهند.

در گذشته خیلی دور، ما ایرانیان در برخی حوزه‌های اجتماعی-انسانی و علوم مانند حوزه‌های هنر، دین، نویسندگی، شعر و حتی برخی علوم پایه فنی و ریاضی-فیزیک غنی بودیم و حتی در برخی بسترها جلودار بودیم. ولی به موازات آن، در ساخت الگوهای مدیریت گرائی و اصلاح سازی نظام مدیریت اجتماعی و انسانی همیشه دچار مشکل و معضل فرایندی بوده‌ایم. برخی کشورها علاوه بر غنی نمودن بسترهای علم و دانش فنی و صنعت، بر بسترهای علوم اجتماعی و انسانی نیز کوشیده‌اند. ایالت متحده آمریکا، اروپا و دیگر تمدن‌های پیشرو، ضمن اینکه فراگردهای فنی و صنعتی را پویا و فعال کرده‌اند، به موضوع مدیریت مجموعه علوم و صنعت نیز بسیار حساس می‌باشند. اینکه چگونه بتوان فرایندهای ارتباطی و مناسبات کارکردی مجموعه ترکیبی حوزه‌های عناصر صنعت و علوم فنی را در یک فراگرد همگرا و همگام تنظیم نمود و این مجموعه را در یک هارمونی سیستماتیک به سمت اهداف نتیجه پذیر هدایت و راهبری نمود، موضوعی همبسته به علم مدیریت و نگرش‌های مدیریتی یعنی همان بستر ماهیتی "مدیریت گرائی" است. مدیریت گرائی همان ماهیت کنش هدایتی کنترل گرا است که کلیه عملیات و اقدامات فرایندی در

مجموعه وظائف یک مدیر، در بستری از نظام ساختاری سازمان یافته و برنامه ریزی شده، تمامی منابع در اختیار را در جهت اهداف و نتایج از قبل پیش بینی شده راهبری و دنبال نماید.

تفاوت مدیریت و اداره

یکی از دلایل انحراف در نگرش مدیریتی، تداخل مفاهیم مدیریت و اداره است. تعاریف کلاسیک و دانشگاهی در مورد مدیریت و اداره زیاد است و با مراجعه به کتاب های موضوعی و اینترنت به راحتی می توان اطلاعات لازم و تعاریف متنوعی را برداشت نمود. اما بدان جهت که محتوی این نوشته، طرح مفهوم واقعی و اصیل مدیریت است، لذا به تفسیر مدیریت و اداره با رهیافتی از منظر شخصی، پرداخته می گردد.

مدیریت و اداره شاید در معنا و مفهوم اشتراکاتی داشته باشند، ولی دو واژه با دو حوزه کارکردی و عملکردی مجزا و مستقل می باشند. در این بررسی، منظور از اداره و مدیریت، ساختار و تشکیلات سازمان نیست بلکه شیوه چرخانش و راهبری "یک مجموعه مورد نظر" می باشد. آنچه که بحث می گردد، نقش و ماهیت یک مدیر¹¹ یا یک اداره کننده¹² است. البته شاید از نگاه عوامانه، فرقی بین این دو شیوه "چرخانش مجموعه ای" نباشد؛ ولی علیرغم شباهت های زیاد، تفاوت های اساسی در حوزه عملکردی و کارکردی این دو سبک رهبری مشاهده می شود. فرهنگ و بستر مدیریت را چنین تعریف می کند: "استفاده عاقلانه از ابزار برای تحقق هدفی از پیش تعیین شده". ریشه های لاتین این دو واژه دارای بار معنایی مختلفی نیز می باشند. "اداره" از واژه لاتین "Administrare" مشتق شده و معنای خدمت کردن می دهد. اما "مدیریت" از واژه لاتین "Manus" مشتق شده که معنای کنترل با دست می دهد. اداره مفهوم خدمت کردن دارد و مدیریت مفهوم استفاده عاقلانه از ابزار برای رسیدن به اهداف را دارد(۸). مدیر در زمینه کار، حصول به نتیجه را پی گیری می کند. فعالیت ها و مطالعات یک مدیر در یک فرایند کارکردی در سازمان، رسیدن به اهداف سازمان است. حال آنکه یک رئیس یا اداره کننده قائل به نتیجه نیست و فرایندهای فعالیتی صرفا با ماهیت سرپرستی زیر مجموعه، در دایره ای از پیش تعیین شده در دامنه قوانین، خط مشی ها، آئین نامه ها، دستورالعمل ها و رویه ها و روش ها است. از دیدگاه هنری فایول اداره امور و مدیریت مترادف نیستند. اداره بر فرایندها، رویه ها و آداب و رسوم اداری متمرکز است؛ حال آنکه مدیریت به تبعیت صرف از دستورالعمل های اداری نیست و با آزادی عملی که در حوزه کار و سازمان دارد با تقبل مسئولیت، به حصول نتیجه متمرکز است.

برای آنکه دو مفهوم مدیریت و اداره روشن و شفاف گردند، در ذیل به مجموعه شرحی از نوع چرخانش، وظائف و نقش مدیر و اداره کننده نقبی زده می شود و این تعاریف می توانند موضوع مدیریت و اداره کنندگی را متمایز سازند.

¹¹ - Management

¹² - Administrator

«قیاس ماهیتی فرایندهای عملکردی و کارکردی دو حوزه مدیریت و اداره کنندگی»

اداره	مدیریت
۱- فرایند اداره بر اساس آئین نامه ها و دستورالعمل ها	۱- فرایند مدیریت بر مبنای اندیشه و نگرش فردی
۲- قدرت سازمانی ریشه در سلسله مراتب اداری	۲- قدرت سازمانی ریشه در قابلیت های فردی
۳- قوانین و مقررات، شاخصه تعامل بین فردی است	۳- گفتمان، شاخصه تعامل بین فردی است
۴- زیرمجموعه انسانی، ابزاری برای کار	۴- زیرمجموعه انسانی، سرمایه اصلی سازمان
۵- فشار سلسله مراتبی، قوه تحرک زیر مجموعه	۵- انگیزه زائی، قوه تحرک زیر مجموعه
۶- جوهره اداره الگو پذیری است	۶- جوهره مدیریت الگو سازی است
۷- مدیریت منابع انسانی، اداره منابع انسانی است	۷- مدیریت منابع انسانی، مدیریت انسانی است
۸- یک جانبه گرایی در نگرش و تصمیم گیری	۸- تکنولوژی تنوع در نگرش و تصمیم گیری
۹- تصمیم گیری بر مبنای نظر شخصی	۹- تصمیم گیری بر مبنای مشاوره با زیرمجموعه
۱۰- دیدگاه غالب، بر کارائی و بهره وری است	۱۰- دیدگاه غالب، بر اثر بخشی در بهره وری است
۱۱- نگرش فرا سازمانی دارد	۱۱- نگرش درون سازمانی دارد
۱۲- نگرش محلی بینی دارد(افراط در ملی گرایی)	۱۲- نگرش جهانی اندیشی و محلی عملی دارد
۱۳- استاندارد سازی در سازمان	۱۳- انعطاف سازی در سازمان
۱۴- قائل به شرح وظائف است	۱۴- قائل به هدف و نتیجه است

شکل- ۳ : اختلاف مفاهیم مدیریت و اداره

در قسمت های قبل از این بخش، با طرح مطالبی در خصوص نگرش های مدیریت در بستر ساخت و اصلاح جامعه، شاخص ها و ویژگی های الگوی مدیریت گرائی به همراه ترسیم چگونگی نگاه و عمل مدیر بیان گردید. پس از آن الگوهای مدیریت و اداره تعریف شدند و در بررسی تطبیقی بین این دو برنامه گردانندگی، چستی و چگونگی مدیریت مطلوب معرفی شد. در این مقطع به عنوان مخرج مشترک مباحث مطرح شده، نظرات نویسنده در مورد انواع نگرش های مدیریتی در بستر اجتماع و سازمان بیان می شوند.

نگرش مدیران در ماهیت یک انسان، انفکاک معنا و مفهوم با نگرش های توزیعی در لایه های نظام اجتماع ندارد و یک همگنی و شباهت ماهیتی با دیگر افراد اجتماع دارد. همه انسان ها به همراه با هم در یک اجتماع زندگی می کنند و همین انسان ها نگرش های متفاوتی را حامل می باشند. منتهی در نگرشی ورای سطح عمومی، افراد با نگرش های خود تاثیرات مهم و بی بدیلی را برجا می گذارند و همین نگرش ها اسباب و علت تحولات و تغییرات می باشند. در مفهومی فرای تغییر، با همین طرز تفکر و نوع نگرش است که افراد اجتماع دست به ساخت مظاهر جدید می زنند و الگوهای نوینی را ارائه می نمایند. مدیران و اندیشمندان جامعه با نقش و جایگاه مختلف، اثرگذاری متفاوت ولی همگن و همگرا با هم دارند. اندیشمندان در همه حوزه ها تئوری سازی می کنند و مدیران همان تئوری ها را به بسترهای کنشی و عملی حرکت می دهند و با وجود نگرش های نوگرا و خلاق که دارند، دامنه ای از ساخت، اصلاح، تغییر، تحول و تطور را ترسیم می نمایند. جدای از ماهیت و نقش نگرش های اندیشمندان در فرایندهای نظام اجتماع که مقوله ای مجزا از این مبحث است و بستری جداگانه را می طلبد، در این بستر به نگرش و نوع نگرش مدیران پرداخته می گردد و مفروضاتی از رد و اثر این نوع نگرش ها در جامعه و زیست بیان می گردند.

نویسنده بنا بر شناختی که از مجموعه تفکرات و شیوه عمل مدیران در ایران و خارج از کشور پیدا کرده، نوع نگرش مدیران را در چند گونه مفهومی کلان، تفسیر و معنا می کند. البته چون نگرش مدیران منتج به الگوهای مدیریتی می گردد و مدیران همانگونه عمل می کنند که فکر می کنند، بنابراین الگوهای نگرشی مدیران و الگوهای مدیریتی ایشان در یک مدل مفهومی جای می گیرند و تفاوت ماهیتی ندارند. این گونه های نگرشی، با بازی نقش علت در الگوی علی و خلق سبک های مدیریتی گوناگون، مفاهیمی مستقل در الگوهای ساختی خود دارند. در فرازهای زیر، نگرش های مدیریتی را در چند الگوی نگرشی کلان خلاصه می کند و از ریز نگاری در این مورد اجتناب می نماید.

○ الگوی نگرشی - مدیریتی مبارزه جو

در بخش دیگری از این مقاله، به دو اندیشه متفاوت جنگ طلب و تضاد طلب در قالب الگوهای نگرشی "ستیزه گری" و "حل گرائی" اشاره مختصری گردید. واضح است که جامعه مملو از نظرات و تفکرات گوناگون است و همه افراد اجتماع در میدانی از تضاد و تعارض عقیده و فکر قرار دارند. بر همین اساس در بستری از دست یافتن و

پایدار ساختن منافع فردی، انسان‌ها مدام در حال جنگ و مبارزه دائمی هستند. هابز انسان را گرگ انسان نامیده بود. این سخن همان مفهوم وجود جنگ در دامنه زیست است^{۱۳}. بسیار دیده‌ایم و می‌بینیم، انسان‌هایی هستند که در نگرش به منفعت شخصی و قومی، جنگ و ستیز را تنها راه رسیدن به این هدف می‌دانند و مدام بر طبل جنگ و مبارز جوئی می‌کوبند. جنگ و کشتارهای رخدادی از اول تاریخ بشریت، همین مفهوم را تداعی می‌کنند. "نفع و قدرت" دو عامل اساسی در تولید این نگرش هستند. این گونه انسان‌ها برای دستیابی به قدرت و کسب منافع، راه و شیوه جنگ را برای کسب قدرت و منافع در نظر می‌گیرند. برخلاف اینان، نظریه پردازان طرف مقابل نگرش جنگ طلبی و ستیزه جوئی ندارند و منفعت را برای همه خواهانند و در این راستا حوزه زندگی را بستر منفعت همگانی می‌دانند. در نگاه کلان به اجتماع، این تئوری بر منفعت اجتماعی تاکید دارد، نه منفعت فردی.

بر مبنای تئوری نگرشی مبارزه جوئی، هستند مدیرانی که به عنوان عضو جامعه، از این نوع تفکر استفاده می‌برند و بر اساس همین الگو رفتار می‌کنند. مدیرانی که بر این تفکر تکیه دارند، بسترهای تضاد اجتماعی و تعارض بین فردی را میدان جنگ و مبارزه می‌بینند و در مفاهیم کارکردی ذهنی و فرایندهای عملی، تفوق و قدرت خویش را در نبود دیگران جستجو می‌کنند. لذا معمولاً چون به "حل مشکل" اعتقادی ندارند و توان "حل مسئله" ندارند، مبانی وجودی (رقیب) در برابر خود را دشمن فرض نموده و در میدان رزم، نبود دشمنان را پایه ریزی فکری و عملی می‌کنند. مبنای این نوع نگرش مدیریتی، بر گرد دو کنش فرایندی در مقابله با دیگران می‌چرخد. در این تقابل دشمن‌گرایی و دشمن فرضی، یا از رقیب و میدان رقابت دوری می‌گزینند (احساس ترس) و یا اینکه برای حذف رقیب، در اندیشه تقابل در میدان رزم هستند (احساس قدرتمندی).

○ الگوی نگرشی - مدیریتی تعامل‌گرا

بر خلاف نگرش قبلی که در میدان نظر و عمل، دشمنی و مبارزه با دشمن را مفروض عینی و ذهنی می‌داند. این نوع نگرش به تقابل و مبارزه اعتقادی ندارد و در فرایندهای ارتباط با پیرامون و محیط، سیاست تعامل و تعادل را پیشه می‌نماید. این نوع نگرش مدیریتی، اعتقاد به "حل" تضاد و تعارض در بستر گفت‌وگو دارد و دیگران و رقیب را دشمن نمی‌داند. نگرش مزبور با پیش گرفتن سیاست انعطاف در مقابل دیگران، سازگاری و تسامح را در محیط پهن می‌کند. مدیر در این وضعیت با ایجاد سیاست و برنامه‌های خلاقانه و دانش مدار، تعامل تعادلی با مجموعه برقرار نموده و مناسبات اجتماعی و سازمانی سازگار و بدور از مبارزه و یا حتی تعارض را دنبال می‌کند. این الگوی نگرشی وجود و بروز اختلاف و تضاد در جامعه را به عنوان "واقعیت اجتماعی" پذیرفته، اما بستر جامعه و سازمان را میدان جنگ و مبارزه ندانسته و با ماهیت نگرش حل مسئله و مشکل، میدان تضاد و تعارض را با تقابل اندیشه‌های افراد

۱۳- در مقاله ارائه نظریه "زنجیروارگی پدیده‌ها" به قلم نویسنده، به صورت مشروح مطالبی در این مورد بیان شده است.

می‌سنجد. نگرش تعامل‌گرا در بستری از قدرت درونی و ذهنی و در آرایه‌ای از آرامش که به جهت سازگاری با محیط بدست آورده، کنش‌های نرم را به میدان عمل منتقل می‌نماید. این نگرش نگاه امیدوارانه به بستر عمل داشته و در برابری از نگاه امید به آینده، در متن جامعه و سازمان کنش‌های عمل‌گرائی نتیجه‌مند و هدف‌دار را پی‌ریزی می‌نماید. همین کنش‌های عمل‌گرا با ذهن فعال و پویا، الگوها و مدل‌های ساخت‌گرایانه و نوینی را در بستر زیست و عمل پرورش می‌دهند. مدیر در این وادی با دربرگیری ذهن توانا و کنش‌های فردی توانمند، دانش و تجربه فردی را در بستری از تبادل بین فردی گذاشته و دانش و علم اکتسابی را به منصفه عمل و ظاهر می‌رساند، تا ترتیب یک فرایند ساخت یا اصلاح را بازسازی میدانی نماید. بازتاب این نوع نگرش و اثر آن در اجتماع و سازمان بدیهی است و همانند نگرش مبارزه‌جویانه رد و اثر بر جا می‌گذارد. منتها دو نگرش مبارزه‌جو و تعامل‌گرا، بر اساس دو ماهیت متضاد تقابلی، دو اثر متضاد و متقابل نسبت به هم بر جای می‌گذارند.

○ الگوی نگرشی - مدیریتی خنثی

دو حوزه نگرشی قبلی عرصه‌ای از تضاد و تعارض هویتی دارند. در یک نظام اجتماعی ابعادی، این دو گونه نگرش در بین مردم و قاعدتاً مدیران پخش می‌باشند و مردمی با ویژگی‌های تفکری و نگرشی فوق‌را زیاد داریم. نگرش خنثی یا بی‌اثر سومین بعد نگرشی در اجتماع است که به همراه دو حوزه نگرشی که گفته شد، سه بعد نگرشی کثیر و غالب را در اجتماع تشکیل می‌دهند. مدیران نیز به جهت حضور در بین مردم، در سه نگرش مزبور چرخش دارند و چینش نگرشی در جامعه یا سازمان بصورتی است که این سه نوع نگرش، به عنون نگرش‌های اکثریتی و شاید اکمل و اتم اجتماع مطرح باشند. دو نوع نگرش قبلی حوزه‌های عمل‌گرائی وسیعی در جامعه دارند و از بعد ماهوی دو نوع بستر مجزا و مخالف با یکدیگر را عرضه می‌نمایند. اما نگرش خنثی به جهت عامل نبودن به تحرک جهت‌دار و خاص، ماهیت پراکتیکی اجتماعی برای باز نمود رد و اثر در جامعه و سازمان نداشته و عرصه کنشی خاص و ویژه‌ای ایجاد نمی‌کند. ولی به هر روی همین کنش خنثی و بی‌اثر هم نوعی کنش محسوب می‌شود و به عنون یک وجه عملی، باز نمود خاصی در بین مردم دارد.

نگرش خنثی با ماهیت بینابینی و میانه در بین دو نگرش قبلی، ماهیت مبارزه و رزم و یا تعامل‌گرا ندارد. بلکه کنشی بی‌خاصیت و تابع است. ماهیت وجودی و اثری این نوع نگرش در متن، همان تصور عدد صفر در پیوستار اعداد است که نمودی از هیچ می‌باشد. مدیرانی که از این نوع نگرش برخوردارند، تابع شرایط و مبانی فشار و تهدید می‌باشند. این که مبانی فشار و تحدید چه ماهیت وجودی و عاملی دارند مهم نیست. آنچه که در ایجاد این وضعیت اهمیت وافر دارد، این است که به هر صورت مدیران خنثی تابع مبنائی خاص هستند و در دایره تعیین شده از طرف مبنا تحرک دارند. این مدیران را شاید بتوان مدیران بی‌اختیار دانست که تحت تابعیت و دامنه عامل یا اشخاص و یا دیگر مبانی قدرت، اقدام‌گر و عامل اجرا معرفی می‌شوند. این مدیران بدون داشتن شایستگی، کمترین

اثر را در حوزه مدیریت خود دارند و بر مبنای سیاست های از پیش تعیین شده و دستورات مافوق، جریان اداری و عملی خود را طی می کنند. این شیوه مدیریتی نزدیکترین ماهیت به (اداره) را دارد و با مبنای ماهیتی "مدیریت" تباین اساسی دارد. نگرش مدیریتی خنثی تطبیق ماهیتی و ظاهری با گرداندگی و سرپرستی اداره گونه دارد. به دلیل اینکه این نوع نگرش اثر و رد کمی دارد، شاید بتوان گفت مفهوم ماهیتی ساخت گرایانه و تخریبی ندارد، ولی در هر حال ماهیت واماندگی و در جا زدن دارد و اسبابی در جهت پیشرفت و رشد نیست. در موضعی از هدف یابی در این نوع مدیریت، می توان گفت که این نوع مدیران توجهی به بستر تحت مدیریت ندارند و به عنوان عنصر خنثی، فقط به ماندن خود در سمت مدیریت فکر می کنند.

○ الگوی نگرشی - مدیریتی ساخت گرا

الگوی نگرشی ساخت گرا ماهیتی مجرد در رویکرد و میدان عمل دارد. این نوع نگرش اختصاص به خواص و نخبگان دارد و نگرش عمومیتی در بستر ندارد. اگر چه سه نوع نگرش قبلی، نگرش هائی هستند که در بین مردم عمومیت دارند و مردم معمولاً در سه نوع نگرش چینش می گردند، ولی نگرش نوع چهارم نگرشی با بافت گسترده در جامعه نیست. این نوع نگرش برخلاف سه نوع نگرش قبلی که ماهیت عوام گونه دارند، نگرشی خاص گونه و مربوط به خواص جامعه است. نگرش در این الگو احترام به انسانیت و بهره از فلسفه انسان گرایی و انسان دوستی است. این الگوی اخلاقی - رفتاری با احترام به الگوی نفع همگانی، برای مقام اجتماعی همه ابنای اجتماع ارزش قائل می باشد و منافع آحاد اجتماع را تمکین می کند. بر خلاف مبنای نظری الگوهای نگرشی "مبارزه جو" و "خنثی" که مناسبات و معادلات اخلاقی و رفتاری متباین با یک نظام ساخت گرا برای جامعه انسانی دارند، جوهره این الگوی نگرشی در یک هم راستائی اریب و نه موازی (همگرایی کامل ندارد) با الگوی نگرشی تعامل گرا، با طرح ریزی الگوهای رفتاری و عملی ذیل در نظام مناسباتی اجتماع سیلان می یابد.

- چون قائل به زیست اجتماعی است، لذا به جای توجه به منافع فردی، منافع گروهی را می پذیرد و به الگوی زیست مسالمت با دیگران عمل می کند
- در حوزه قطعی تضاد بین فردی در اجتماع، گونه گونی فکر و نظر را به مبارزه اندیشه ها می سپرد؛ و در راه ساخت جامعه به نظرات ساخت گرای بهینه توجه و احترام می گذارد
- به جهت دارا بودن نگرش مسالمت و اندیشه سالم گرا، از "حل تعارض" در فرایندهای اندیشه و ذهن استقبال می کند و منفعت فردی را در کشتار و از بین بردن دیگران نمی بیند

این نگرش در قیاس با الگوی تعامل گرائی منافات بنیادی از نگاه نظری - عملی ندارد، ولی بطور قطع و یقین با دو الگوی دیگر ضدیت کامل دارد. می توان گفت که این الگو تکمیل کننده حوزه نگرشی تعامل گرا است و راندمان

کنشی بسترهای تعامل گرائی را به نتیجه می‌رساند. یعنی نگرش ساخت گرا در امتداد با معادلات تعامل گرائی، راه را برای رسیدن به اهداف واقعی همورا می‌کند. توضیحات فوق بدین معناست که الگوی تعامل گرائی با اینکه ماهیت ضد ارزشی و ضد انسانی ندارد ولی ماهیت ساخت گرائی نیز برای ساخت جامعه مطوب ندارد. به همین دلیل است که الگوی ساخت گرا را که مبانی نظری مهم و پر فایده‌ای را برای تغییرات و تحولات اثربخش ارائه می‌کند، بهترین و مناسب‌ترین الگوی نگرشی و مدیریتی معرفی می‌نماید. این الگوی نگرشی، هویت ساخت را در بستر جامعه تسهیل می‌کند و پدیده‌های الزامی جامعه را در یک ساختار هم هدف و همگام در جهت رسیدن به مطلوب گرائی هدایت می‌کند. شرقیان به معنای عام و ایرانیان، همیشه از کمبود این نگرش در جامعه نخبگان خود ضربات و آسیب‌های جدی دیده‌اند.

در ریخت نگاری چهار نگرش فوق به این موضوع توجه شده که نگرش‌ها صرفاً بر مبنای نگاه انسان‌ها به بستر موجود نگاشته گردند و از طرح مسائل پیرامونی خودداری شود. در ترسیم ویژگی‌های هویتی این نگرش‌ها، از طرح تعصبات اعتقادی، باورهای دینی، شاخص‌های فرهنگی خاص و مولفه‌های قومی و بومی جلوگیری به عمل آمده و از نگرش‌هایی نام برده شده که در جهت نظام مدیریت قرار دارند.

اینک با توجه به طراحی الگوهای نگرشی و مدیریتی در بالا، که الگوهای نگرشی - فرهنگی خاصی را در جامعه شناور می‌کند؛ چنانچه نگاهی به برنامه‌ها و شیوه‌های مدیریت در کشور بیندازیم، مطمئناً مفاهیم مدیریت در کشور منطبق با مفاهیم "الگوی نگرشی - مدیریتی ساخت گرا" که ماهیت مطلوب گرا دارد، نیستند و در قالب مفهومی دیگری قرار دارند. ماهیت ذاتی شعار این مکتوب (انقلاب در نگرش) همین راستائی و هدف را برای ترویج و رونق نخبگان "ساخت گرا" دنبال می‌کند. نخبگانی که با طرح تئوری‌های سازنده و اصلاح بنیادی در تمامی لایه‌های اجتماع ایران، ساختار مدل مطلوبی برای کشور پیش‌بینی نمایند و نقشه دیگری فرا راه ایران در عرصه جهانی ترسیم کنند.

گفته شد که مدیریت صرفاً سرپرستی و اداره‌کنندگی زیر مجموعه نیست، بلکه مفهومی ورای چرخاندگی دارد. در نگاه به مفاهیم الگوهای چهارگانه فوق، همگی در انطباق با قالب الگوی "مدیریت گرائی" نیستند. در این میان صرفاً الگوی تعامل گرائی است که در چارچوب مدیریت گرائی دیده می‌گردد و دو الگوی مبارزه جوئی و خنثی در مفاهیم الگوی اداره‌کنندگی تعریف می‌گردند. و به علت نبود نگرش "فاصله" در بین این دو واژه ماهوی و عدم شناخت تمایزی بین این دو است که در گفتار روزمره و عامیانه گفته می‌شود: «ما مشکل مدیریتی داریم». ولی در هر حال با نگاهی موشکافانه و عمیق به بسترهای اداره‌کنندگی، مدیریت بر دو گونه مفهوم تقسیم بندی می‌گردد:

- مفهوم چرخاندگی و اداره‌کنندگی زیر مجموعه دارد

- مفهوم مدیریت بر مبنای سه عنصر (اثربخشی / هدف‌مندی / نتیجه‌گرائی) دارد

از نگاه نویسنده، همانطور که تا به حال بیان شده، مفهوم مدیریت در کشور ما قطعاً نوع دوم نیست؛ و بدین دلیل است که چه در گذشته و چه امروز متأسفانه همیشه گرفتار معضل مدیریتی بوده‌ایم. جالب آنکه همه کارشناسان و عوام بر "مشکل مدیریتی" در کشور اتفاق نظر دارند، اما هیچ مرجع صاحب صلاحیت و مسئول متعهد در کشور، قدمی برای رفع معضل بر نمی‌دارد و کشور به اتفاقات روزمرگی سپرده شده است. مدیریت بر مبنای مفاهیم گونه دوم، همان چیزی است که در باب مدیریت مطلوب گفته شد. مدیریتی اثر بخش است که بتواند، پویا و پیمایش در بسترهای دامنه مدیریتی را یکپارچه و نظام یافته نماید؛ و این نظام الگویی یکپارچه در تحرکی نتیجه‌گرا و هدف مدار توسط مدیران زبده و کارآمد(به عامل مدیریت) هدایت و راهبری شود.

بنابراین دو عامل "نگرش و سبک"، مفاهیم درست نمائی و راست کرداری مدیر را نشان می‌دهند و "هدف و نتیجه" به عنوان علامات اثربخشی فرایندی مدیریت، با این عناصر برسازی می‌گردند. شوربختانه در کشور ما به این عوامل سنجه‌گرا در انتخاب مدیران توجهی نمی‌گردد؛ و لذا انتخاب فرایندی برای جایگذاری مدیران، به مطلوب سازی نمی‌گراید و بسترهای اجتماع به تکانه‌های عملکردی و کارکردی نادرست سپرده می‌گردند.

در ترسیم مدل مدیریت گرائی، کلیه مطالب رهیافتی به علوم اجتماعی - انسانی داشته و نگرش "حل مسئله"، عمده ماهیت مفهومی مدیریت گرائی در این نوشته است. نگاه تفسیر گرایانه در این مکتوب، تأیید استدلالی بر ناهمگونی و عدم تجانس ترکیب "نگرش و عمل" در سطح تصمیمات و سیاست گذاری عرصه‌های مدیریت است. در این برهه، نوع نگاه به بستر(تبیین موضوعات و تحلیل مسائل) و نیز سبک مدیریت معمول(مثلاً مدیریت محدودیت و ممنوعیت)، مشکلات فزاینده‌ای بر ساختار کشور و نظام مدیریتی وارد نموده است. براین اساس باز هم تکرار می‌شود که بیش از هر چیز، کشور نیاز به "انقلاب در نگرش" داشته و نظام مدیریتی کشور در این زمان، به تحول دینامیک و پراگماتیک نیاز دارد؛ و اثربخشی در فراگردهای مدیریتی حاصل نمی‌گردد، مگر در سایه:

- تغییر نگرش در عرصه‌های کنکاش و شناخت

- تغییر در روش مدیریت در عرصه‌های عمل و اجرا

اینک که مفاهیم و معانی مدیریت و اداره تعریف شدند و مجموعه تشابهات و اختلافات آنان معرفی شد، مشخص است که با فاصله‌گیری مدیریت کشوری از مفاهیم واقعی و اصیل مدیریت، ضرورت دارد موارد منافات بین الگوی مدیریتی کشور و الگوی مدیریت گرائی مطالبی بیان گردد و در آخر به الگوی راست گرایانه مدیریت برای ایران گریزی زد.

در بخش‌های قبل با انتخاب تصادفی، از چند مورد سیاست‌ها و برنامه‌های کلان دولتی نام برده شد. مدیران کلان حاکمیتی و دولتی با حضور در سرگروه‌های مسئولیت و مدیریت، با تصمیمات و انتخاب خویش فراگردهای مهمی از

اتصال مسئولیت و مدیریت را در گوشه گوشه دیار ایران جاری ساخته‌اند. مدیران کشوری با تصمیمات بزرگ و مهمی که در جهت راهبری در ایران پدیدار ساختند، گام‌های تأثیر گذاری را برداشته‌اند. اینکه این قدم‌ها و تصمیمات به چه میزان در ساخت و اصلاح جامعه موثر بوده‌اند، در بازنمودی به سطح و لایه‌های همه‌گستر ایران، مشخص می‌گردند. اینکه در چه میزانی مسائل و مشکلات جامعه حل شده‌اند؛ و اینکه آیا امیدی به آینده است، همه و همه در باز بینی به بستر جامعه و نگاه به بازخورها، معین و پدیدار می‌گردد. ولی در هر صورت با بررسی تحلیلی و تبیینی که در مورد رخدادهای مدیریتی بیان شد، نمی‌توان توفیق مهمی را در زمینه مدیریتی مشاهده نمود. نویسنده اعتقاد دارد که با توجه به تعریفی که از انقلاب در نگرش و اصلاح بنیادی در روش‌های مدیریتی بیان گردید، ضرورت تحول بنیانی و پیشرفت‌گرا در نظام مدیریتی کشور قطعی و لازم بنظر می‌رسد.

سامانه‌های نهاد بنیان جامعه ایران از قبیل صنایع کشاورزی، خودرو سازی، تولید ملی، مدیریت منابع، آموزش همه‌گانه، خود کفائی در اقتصاد و صنعت، انقلاب فرهنگی و باقی امور در خط سالم و مطلوبی راست نمائی نگردیده‌اند و هدف گذاری محکم و مستحکمی در جریان‌های گرداندگی و مدیریت دیده نمی‌گردد.

نتایج رهیافتی به تصمیمات تحول‌گرا

در بخش "نمونه فراگردهائی از نظام مدیریت امروز" چندین فراگرد مدیریتی در کشور و مجموع نتایج حاصل آنان مورد تحلیل و تفسیر قرار گرفتند. مجموعه مورد‌های "عامل مدیریتی" ذکر شده در آن بخش زیاد هستند و در این مقطع ارائه نظرات نگارنده در خصوص فراگردهای "اصلاح و ساخت" در مورد موارد مزبور، مطالب خارج از بحث زیادی را می‌طلبد که جای بحثی در این جا ندارد. لذا برای آنکه مفاهیم تغییر(انقلاب) در نگرش و لزوم سبک‌های مدیریتی نوین و درخور، در گفتمان چالش‌وار مجادله‌ای مطرح گردند و نظریات نویسنده در باب تأثیر نگرش و شیوه مدیریت به خوبی روشن گردد، بدون اشاره یک به یکی و ترسیم تفسیر نظری، صرفاً به برآورد برآیندی نظرات تغییر و اصلاح در چند مورد نمونه توجه داده می‌گردد.

منابع آب و هیدرو کربورها

به گفته مسئولین ذیربط در نهادهای مربوطه، منابع آب در موقعیت تهدید رو به بحران قرار دارند. بیشترین میزان آب به بخش کشاورزی اختصاص یافته است و آب مکفی در اختیار مردم نیست. و متأسفانه آنکه دولت به جای مدیریت بهینه در مورد منابع آب، مدام به مردم فشار می‌آورد و مردم را به صرفه جوئی دعوت می‌کند. همانطور که بیان شد، بیشترین میزان آب در بخش کشاورزی صرف می‌شود که لازم است به فوریت اقدامات اصلاحی صورت پذیرد. سد سازی‌های گسترده و بی نتیجه متوقف گردند و هزینه‌های آن به اصلاح نظام کشاورزی اختصاص یابد.

در این راستا حوزه کشاورزی نیازمند الگو ریزی منطقی و اثر بخش است. در این مقال چند پیشنهادواره برای عرصه صنعت کشاورزی مطرح می‌گردد :

- ۱) از کشاورزی گسترده و همه سویه اجتناب کرد و نظام کشاورزی بر مبنای مدیریت "نوع محصول، نوع زمین، نوع بوم" انتخاب گردد.
- ۲) برای ایجاد صرفه در بستر استفاده از آب، از تکنولوژی های بسیار مدرن در نظام کشاورزی استفاده نمود.
- ۳) رویکرد کشاورزی به سمت محصولات کم آب بر باشد و هر محصولی کشت نشود.
- ۴) برای توسعه کشاورزی و استفاده از ظرفیت مزیتی "زمین" در کشور، راهکارهای دیگری از جمله الگوی "مشارکت با دیگر کشورها یا استفاده از سرمایه گذاران خارجی" را باید جستجو کرد.

منابع گاز و نفت در برخی حوزه های مشترک با کشورهای همسایه، به بستر هرز افتاده‌اند و در زمینه استخراج از آنان عقب هستیم. در بستر خردگرایی اقتصادی، ضرورتی نیست که طرح های بزرگ و استراتژیک به نهادهای نظامی یا شرکت های غیر متخصص در زمینه نفت سپرده گردند. زیرا که ثابت گردیده که شرکت های ایرانی توانایی ساخت سازه های صنعتی بزرگ در طرح های استراتژیک حوزه نفت و گاز را ندارد. البته این رخداد در زمینه سد سازی نیز اتفاق افتاده است و به جهت تسلط فنی و مهندسی سپاه در حوزه سد سازی، میزان مازادی از سد در کشور طراحی شده و برای ساخت به آنان واگذار گردیده است. بر اساس آمار ارائه شده از طرف منابع مربوطه، تعداد ۱۳۳ سد برای کشور پیش بینی گردیده که با توجه به اقلیم ایران و کمبود منابع آب، بیشتر از نیمی از این تعداد سدها مازاد هستند و فراتر از نیاز اقلیمی هستند. لذا باید در طرح های آبی دقت گردد، تا ضمن جلوگیری از هرز سرمایه‌ها و منابع، کشور به بسترهای بیهوده پیمائی سپرده نگردد.

خودکفائی اقتصادی و صنایع ساخت داخل و تولید ملی

خودروسازی کشور صنعت برجسته و قابل انطباقی با صنایع مشابه در جهان نیست. در این چند دهه از کاشت صنعت خودرو در کشور، نه تنها صنعت برجسته‌ای خلق نشده، بلکه در فرایندهای عادت گونه و اجباری، این صنعت گرفتار درماندگی گردیده و به روزمرگی کشنده کشیده شده است. خودروسازان داخلی با ایجاد بستر تنگنا برای مردم، نفس می‌کشند. وگرنه در میدان آزادی و رقابت، صنعت داخلی توان ماندن ندارد. خودروسازی کشور همانطور که در چهار دهه اخیر پیشرفت حاصل بخشی نداشته، می‌توان نتیجه گرفت که با توجه به وضعیت موجود و بستر نگرش نامطلوب مدیریتی در فرایند ساخت خودرو، آینده روشن و رو به رشدی نیز نخواهد داشت. این وضعیت فقط مختص به حوزه خودرو نیست، بلکه فراگردشی ماهوی بر دیگر حوزه ها و عرصه های صنعتی کشور نیز دارد. به دفعات گفته شد که معادلات صنعتی و تولیدی در الگوهای اقتصادی، فراگردهائی برای ساخت وضعیت و موقعیت بهینه برای مردم هستند. پس نه تنها در حوزه خودرو، بلکه لازم است در همه حوزه های ساخت داخل، به نفع ملی توجه گردد و

در راستای منفعت عمومی و جمعی، اولویت رویکردی به رفاه مردم باشد و از هزینه کرد منابع مالی کشور، سرمایه ملی و همچنین سلامت مردم در سیاق سیاست های بی اثر چشم پوشی نمود. این الگوی کارکردی و عملکردی، برخاسته از پارادایم فکری با رویکرد عقلانیت و منطق است و حکم می کند که با نگاه محافظت از منافع ملی و مردمی، مدیریت مردم سالارانه را با مشارکت اجتماعی هموار نمود و با تهی شدن از سیاست های هرز منابع ملی، عرصه های صنعت ملی را در همه جوانب به خوبی هدایت و راهبری کرد. البته موضوع حمایت از ساخت داخل جای بحث فراوان دارد که در این مبحث نمی گنجد. ولی در هر حال حمایت از تولید ملی این نیست که بسترهای حمایت و اقتصاد را رها کنیم و همیشه و در همه صورت از صنعت داخل حمایت بی اثر و بی هدف انجام دهیم.

عارضه های مدیریتی با رویکرد بهینه شدن

بر اساس نظریه "زنجیروارگی پدیده های اجتماعی" مربوط به نویسنده، کلیه پدیده های اجتماعی در دامنه های ماهیتی نظری و عملی، رویکردهای همگرا و همگام را پویا می کنند. اگر تمامی پدیده ها جدای از هم دیده و درک گردند و در یک مدیریت یکپارچه هدفمند جاری نگردند، قطعاً شتاب انحراف در مدیریت های تجربیدی و تک گرا قوت بیشتری می یابد و زمینه های خطا و اشتباه سرعت و قطعیت بیشتری می گیرند. برای روشن شدن موضوع مثالی مطرح می شود. پدیده کشاورزی ارتباط مستقیم با پدیده های صنعت، بیکاری، آموزش عالی، فرهنگ، خودروسازی و دیگر پدیده ها دارد. البته ارتباط و همبستگی پدیده ها وابستگی جدی به حوزه کارکردی و همگن بودن پدیده ها دارد. برخی پدیده ها ارتباط و وابستگی بیشتری دارند و برخی رابطه کمتری دارند؛ ولی به هر صورت همه پدیده ها در اجتماع به یکدیگر وابسته اند و بر هم اثر می گذارند و از هم اثر می پذیرند. بر این مبنا است که مدیریت یکپارچه و هدفمند لازمه یک اجتماع بشری است. و اگر عناصر مدیریتی متنوع در جامعه که هر کدام یک حوزه کارکردی را پوشش می دهند، به یک کانال یکپارچه مدیریتی همه جانبه هدایت گردند، یقیناً نتیجه بهتری حاصل می شود. در مدیریت رژیم های سیاسی، فرد رئیس جمهور یا نخست وزیر همین ماهیت مفهومی را در مدیریت حاکمیتی - دولتی ایفا می کند و این دو عنصر نهادی در رهیافت مدیریت کلان، وظیفه همگرا نمودن و یک کاسه کردن سیاست ها و برنامه های جاری در مدیریت وزارت خانه های مختلف را بر عهده دارند. یعنی در مفاهیم مدیریت سیاسی هم این یکپارچگی دیده شده و یک نهاد کلان نگر، وظیفه و جایگاه چسبیده گری سیاست های کشوری را بر عهده دارد. مدیرکل یا مدیر عامل هم در سازمان همین وظیفه و نقش را دارا می باشد. پس اگر قرار باشد که هر واحد یا سازمان یا وزارت خانه خودسرانه و مستقل عمل نماید، یک درهم ریختگی و بلبشو ایجاد می گردد و نتیجه مناسب و اثربخش در هیچ حوزه ای حاصل نمی گردد. اگر کلیه عناصر نقش محور و تمرکز گرا مانند رئیس جمهور، نخست وزیر، مدیر عامل، مدیرکل یا هر پست سازمانی و یا هر فرد سازمانی که نقش محور و مغز نهاد اجتماعی را بر عهده دارد؛ به خوبی وظائف خویش را بشناسند و به خوبی بستر را هدایت و راهبری نمایند، در یک

نقش اتصال گر همه جانبه و با جایگاه عنصر یکپارچه ساز، مدیریت مطلوب و حاکمیت خوب اجتماعی را معرفی و نمایش می‌دهند.

علیرغم الزام وجود بسترهای یکپارچه گرا در نظام مدیریت، تکانه های آسیب رسان متعددی در جامعه وجود دارند که در نقش عوامل شکننده و آسیب رسان به نظام زیست، مشکلات زیادی را در بستر مدیریت ایجاد می‌کنند. این عوامل مولدی اگر چه بسیارند، ولی در اینجا مجدداً سه عنصر با رویکرد عوامل عارضه را به عنوان تکانه های اصلی و محوری معرفی می‌نماید. و مسلم است که تمامی پدیده‌های مخرب و منحرف، در بسترهای سه گانه فوق پدیدار گشته و به نظام زیست سرایت می‌یابند. این سه گانه ها در ذیل نشان داده می‌گردند.

۱- نبود نگرش مناسب در بسترهای مدیریتی.

۲- اشکال در سبک مدیریت کلان و جزء.

۳- نبود مدیریت یکپارچه در عرصه های مدیریتی.

این که در چند مورد در جای جای این نوشته دو مقوله نگرش و سبک مدیریت تکرار می‌شوند، به جهت اول، تأکید بر ضرورت این مفاهیم در کلیه بسترهای مدیریتی در خارج و داخل است و دوم اینکه در مبحث مدیریت مطلوب گرا و مقولات مرتبط با بستر سازی اصلاح و ساخت در مدیریت، نهایتاً باز این دو مقوله بر سر راه قرار دارند.

البته موضوع مدیریت یکپارچه نمائی که در سه گانه فوق نام برده شده است، موضوع هدف نشانه در این نوشته نیست و به این مبحث زیاد ورود نمی‌گردد، ولی در هر روی مدیریت یکپارچه و چگونگی بستر نمائی آن در جامعه، عامل رویکردی نهفته در نگرش مدیریتی مطلوب گرا است. نگرش های سالم مدیریتی به مدیریت یکپارچه و متصل ورود می‌کنند و عامل یکپارچه سازی بسترهای مدیریتی ریشه در نوع نگرش مدیران دارد و مدیران با توانمندی تجمیع نمائی عنصر یکپارچه گرایی در کنار دیگر عوامل مدیریت سالم گرا، در خلق الگوهای مدیریتی مطلوب خود نشانی می‌کنند.

در راستای الگوهای مدیریتی موجود در کشور، به عرصه هائی از انواع دیگر مدیریت برخورد می‌کنیم. این الگوهای مدیریتی، همطراز با وجود تکانه های نامتجانس در مدیریت دولتی خودنمائی می‌کنند. یعنی مفاهیم ناسلامتی در مدیریت، به اجبار به این نوع مدیریت می‌رسند. زیرا که مسلماً اگر مدیر، قابلیت و توانش مدیریت مطلوب نداشته باشد، لاجرم برای ادامه اداره و گرداندگی مجموعه خویش، به این الگوی مدیریتی متوسل می‌گردد. این بدان معناست که مدیران ناتوان و ضعیف، در تحرکی جبری به این ماهیت مدیریتی می‌رسند.

مدیریت "محدودیت و ممنوعیت" ادامه جوهری و ذاتی همین رویکرد مدیریتی ناصواب با رویکردهای نگرشی برخاسته از "قدرت سازمانی" است. مدیریت ناسالم و نامطلوب چون توانائی اداره ندارد، لذا برای کنترل و تنظیم بستر

تحت مدیریت، تابع اقدامات غیر مدیریتی می‌گردد. در این شیوه مدیریتی، چون مدیر توانائی هدایت مناسب در میدان مدیریتی ندارد و پتانسل بکارگیری عامل‌های مدیریتی را نه در نگرش‌های ذهنی و نه در کنش‌های عملی دارد، لذا برای آنکه محیط را در کنترل داشته باشد و نظارت لازم را جاری نماید، بالاجبار به وادی کنترل‌های بازدارنده وارد می‌گردد و برای اینکه خودش را به مجموعه مدیریتی ثابت کند، الزامات فشار و تنگنا را بر مجموعه ایجاد می‌کند. این سبک در عمل مدیریتی، همان اداره کردن با مفاهیم شاخصی اداره کنندگی در چارچوب خط مشی‌ها و قوانین پیش ساخته است که مظاهر هویتی بستر سلامت و درستی را در حیطة تحت مدیریت ندارد. این مدیران چون نمی‌توانند با رویکردهای کارکردی ذهنی و نگرشی به حل مسئله برسند، لذا در محیط نگرشی خود، "مسئله یا مشکل موجود" را دشمن فرض نموده و در پندار ذهنی و در نگاهی دشمن گونه به مسئله یا مشکل، کنترل و احاطه را با مفهوم دستگیری عوامل مسئله ساز و مشکل ساز تصور می‌نمایند. در این وضعیت چون مدیران توانائی بستر ریزی مدیریت در معنای واقعی را ندارند، بنابر این با توسل به "قدرت سازمانی" خود، محیط و مجموعه را به کنترل و تسلط در می‌آورند. این کنش و عمل در واقع به جهت نبود کنش‌های برگرفته از مدیریت گرائی در بستر است که مدیر با استفاده از "قدرت" به راه مدیریت غیر واقعی می‌رود. در این روش، جوهره مدیریت مدیر در "قدرت سازمانی" است، ولی در شیوه مدیریت سالم با مفهوم مدل مدیریت گرائی، جوهره مدیریت در کارکردهای ذهنی - دانشی یا همان "دانائی مدیریت" است. این بیان فوق که مدیران بدنگاه، بستر مسئله و مشکل را دشمن فرض می‌کنند، بر گرفته از همان نگرش دشمنی و جنگ در حل تعارضات و تضادها است. قبلاً گفتیم که نگرش‌های دانا محور، تضادها و تعارضات بستری را با اندیشه و تفکر حل می‌کنند، اما نگرش‌های جهل محور و بد سگال بسترهای تضاد و تعارض را میدان جنگ و ستیز مفروض می‌کنند. و براساس همین دو نوع نگرش است که کنش‌های مدیریتی پیاده می‌گردند و الگوهای مدیریتی صحنه گردانی می‌کنند.

از آن روی که نظام مدیریت دولتی در کشور رویکرد حل مسئله به مشکلات و عارضه‌ها ندارد و در شناخت آسیب‌ها موفق نیست، لذا در امور زیادی شاهد کنش‌های مدیریتی با رویکرد بازدارندگی (ممنوعیت و محدودیت) در بسترهای مدیریتی هستیم. برای مثال به چند مورد گام‌های مدیریتی در قالب رویکرد ممنوعیت و محدودیت اشاره می‌گردد.

- چون توان رقابت با محصولات با کیفیت خارجی در عرصه ساخت خودرو نیست، لذا مدیریت محدودیت و ممنوعیت برای ورود خودروهای خارجی جاری می‌گردد.
- چون قابلیت ساخت لوازم لوکس و شیک نیست، لذا برای فروش لوازم بی کیفیت در چرخش نظام تولید غیر مولد، به مدیریت محدودیت و ممنوعیت روی آورده می‌شود
- چون مدیریت مطلوب در زمینه مدیریت منابع مثلاً آب یا برق و . . . نیست، لذا اولین فکر مدیران جیره بندی است. که این اقدام بازهم مدیریت بازدارنده با الگوی محدودیت و ممنوعیت است

- چون تحمل صدای مخالف نیست، لذا در عرصه رسانه با مدیریت ممنوعیت و محدودیت مواجه می‌گردیم

مثال‌های فوق و شاید خیلی مثال‌های دیگر، نشانگر نبود نگرش مناسب در عرصه مدیریت است. و مسلم است که در بسیاری حوزه‌ها، نگرش‌های مدیریتی با رهیافت سالم سازی، اصلاح و ساخت نیست. لذا الزام قطعی است که به تغییر و انقلاب در نگرش روی آورد.

آن چیزی که از گونه‌های تصمیم و انتخاب نوع مدیریت مطرح شد و یا آن چیزی که از عارضه‌های مدیریتی عنوان گردید، ترسیم بی‌توازی و عدم تجانس در بسترهای مدیریتی است. چون نیت نویسنده در این نوشته، ارائه الگوهای ناهنجار در بسترهای مدیریتی و در نهایت طرح الگوهی سالم سازی در همان بسترها است، لذا به موارد موفقیت و عوامل توفیق آنان اشاره‌ای نمی‌گردد و لحاظ می‌دارد که بیان مطالب در این نوشتار، برای آن است که به مدیریت مطلوب در مظاهر مدیریتی برسیم.

با نگاهی به متن جامعه ایران، بسترهای غیر هارمونیک و آلایندهی بسترها عریان و نمایان است. و چون بسیاری از مدیران درک سالم و درستی از مدیریت و بستر تحت مدیریت ندارند، و با برآوردهای شخصی است که مدیریت (اداره کنندگی) می‌کنند. رد و نشانه این عارضه‌ها و آسیب‌ها را می‌توان در بازخورهای اثری در متن جامعه مشاهده نمود. اینکه بسترهای مدیریتی نمود ارزنده‌ای ندارند و بازخورهای ناسالم زیادی را مشاهده می‌کنیم، به چند عامل مولدی وابسته است. به کرات در این نوشته عناصری با عنوان تکانه‌های آسیب و تخریب مطرح شد و در فرازهای بالاتر به سه عامل اساسی کلان در این فرایند اشاره گردید؛ ولی آنچه که عامل فراگردی در مورد مدیریت کشوری است و نشان‌گر عامل‌های انحراف و انسداد در مدیریت هستند، به چند صورت جزء‌گرای ریز شده در ذیل بیان می‌گردند. طرح موارد ذیل از آن جهت است که ضمن بازگوئی ناهنجاری‌ها و اشکالات در مدیریت فعلی، مفاهیم راست‌گرایانه و الگوی مدیریت سالم و مطلوب از فحوی درونی آنان خارج گردیده و در نگاهی بازخوردی به مبانی انحراف و تخریب در مدیریت، الگوهای سالم دریافت گردند.

- الگوی قالب میهنی در بسترهای چرخانش، "اداره کنندگی" است و مدیریت نتیجه‌گرا دیده نمی‌گردد

- بیشتر مدیران به علم مدیریت آشنائی کامل ندارند و آموزه‌های مدیریتی را در میدان علم و عمل آزمون نکرده‌اند

- مدیران نگاه تک بعدی به مورد تحت مدیریت دارند و دیدگاه یکپارچه بینی و یکپارچه سازی در فرایند مدیریت ندارند

- مدیران کمتر توجهی به ارتباط و وابستگی پدیده‌ها برهم/ ازهم دارند

- مدیران در درک و شناخت پدیده‌ها و بستر تحت مدیریت، کمتر به عناصر زمان و مکان توجه می‌کنند، و مدل مدیریتی بوم-ویژه ندارند

- مدل‌های مدیریتی تک‌الگوئی مطلوب نیستند، بلکه الگو و مدل مدیریت را باید براساس بوم و قوم انتخاب نمود

- ترکیب ناهمگون مفاهیم کلان و جز در نگاه به موضوع، فاصله معنی داری با نگرش‌های اصولی داشته و در شناخت عارضه‌ها و درک بستر، مشکل ایجاد می‌کنند

- نگاه مدیران به حوزه تحت مدیریت، نگاه "حل مسئله" نیست و چون در درک و شناخت موضوع مشکل دارند، بر اساس خود فهمی عمل می‌کنند و در برخی موارد "ایجاد مسئله" فزاینده می‌کنند

- در نهایت، چون اینگونه مدیران توانش حل مسئله را ندارند، لذا حل مسئله را به میدان جامعه و در میان مردم می‌اندازند؛ ضمن اینکه مردم را مقصر در آسیب‌ها می‌دانند، با فشار بر مردم و در تنگنا گذاشتن آنان، مردم را به رعایت و جریمه‌وآدار می‌کنند

آنچه که در بالا ذکر شد، مفهوم دو سویه دارد. یک سوی آن ارائه الگوهای نامتقارن در بستر مدیریت کشور است، که شاخص‌های منفی آن بیان شد. دیگر سو و وجه آن در این است که با شرح مفاهیم متضاد و متقابل با الگوهای ناسالم مدیریتی، شاخص‌های مزیتی الگوهای سلامت‌گرا با دو رویکرد نتیجه‌گرائی و هدف‌سازی معرفی گردیدند. تمامی تلاش و کوشش در این نوشته بکار گرفته شد تا ثابت گردد که رویکردهای نگرش مدیریتی و یا حتی غیر مدیریتی در کشور، رهیافت سلامت‌ساز و مطلوب‌گرا برای پیاده‌نمودن الگوهای اصلاح‌جامعه و یا ساخت جامعه را ندارند. مدیران میهنی بنا بر یک قاعده عادت‌گونه و اصول بدیهی، بستر مدیریت خویش را مفهوم‌سازی می‌کنند. همانطور که بیان شد، مدیریت و اداره‌کنندگی مفاهیم متفاوتی دارند، ولی مدیران درون‌کشوری مدیریت را در لایه‌های ماهوی اداره کردن جستجو می‌کنند. اگر همان مفاهیم کسب‌شده در علم کلاسیک مدیریت، به جامعه منتقل گردد، باز هم بسیار جای امیداری است. اما در بستری از ناامیدی نه تنها چنین نشده، که حتی مدیران مطمئن از پست، علم مدیریت را رد نموده و مفاهیم فردی سیاست‌گونه را به بسترهای مدیریتی خود جاری می‌سازند. اگر قرار است که عنصر مدیریت در میهن نجات یابد و مدیریت‌گرائی علمی در متن اجتماع ایران پیاده گردد، الزام به دو اقدام اولیه ذیل است:

اول - تغییر نگرش در سطح کلان مدیریت

دوم - ایجاد بستر آزادی برای ارائه تفسیرهای متنوع از مدیریت

اگر مدل مدیریت سیاست‌زده فعلی ادامه یابد، حتما بارقه‌های آزادی و رهائی را در خروج از قالب کنونی نخواهیم داشت و گرفتار در چالش مدیریت بی‌مدیریت دائمی خواهیم بود. مدیریت اداره‌کنندگی نیست، مدیریت سرپرستی نیست، مدیریت مدیریت است. به سمت الگوهای مدیریت پویا کنیم.

منابع

- ۱- سیرز و دیگران(۱۹۹۱)، به نقل از حسن پاشا شریفی(۱۳۸۱) ؛ اصول روان سنجی و روان آزمائی، تهران، انتشارات رشد، چاپ هشتم، ص ۴۱۳
- ۲- رابینز، استیفن؛ مبانی رفتار سازمانی، ترجمه علی پارسائیان و محمد اعرابی، تهران، دفتر پژوهش های فرهنگی، ۱۳۷۶، ص ۴۰ و ص ۲۸۰
- ۳- کریمی، یوسف؛ نگرش و تغییر نگرش، تهران، انتشارات نشر ارسباران، ۱۳۷۷، چاپ چهارم، ص ۱۶۲
- ۴-الیاس، نوربرت(۱۹۳۹) ؛ در باب فرایند تمدن، ترجمه: غلامرضا خدیوی، تهران، انتشارات جامعه شناسان، ۱۳۹۳، چاپ اول، ص ۲۲
- ۵- همان، ص ۱۸
- ۶- سامی، علی ؛ حکمت و فلسفه در ایران باستان، *هنر و مردم*، شماره ۶۹ (۱۳۴۷) ؛ ۲۰-۱۳، بازبینی در اسفند ماه، ۱۳۹۳
- ۷- علینقی، احمد؛ مقاله آب بهتر است یا نفت، مهر ماه ۱۳۹۳، ص ۲۵
- ۸- دانائی فرد، حسن ؛ چالشهای مدیریت دولتی در ایران، تهران(۱۳۹۱)، انتشارات سمت- چاپ ششم، ص ۱۸

احمد علینقی / مرداد ماه ۱۳۹۴

aalinaghi20@gmail.com

www.ahmadalinaghi.com